

قطعه تاریخ رهائی مولوی عبدالرحیم صاوقپوری
و غیره پنج کسان از جزیره اندمن حکم نواب گورنر
جنرل بجاورد لیسر اسے قیصر مند ملکہ و کتوریہ

تسے چند از عظیم آباد پٹنہ
بایشان با عبور بحر پر شور
از اینان چند کس مہند در قید
بحکم و لیسر اسے قیصر مند
یکی ان مولوی عبدالرحیم است
چو کردم فکر تاریخ رهائی
نظیر شش کم نواند یافت انگرس
پس از طول زمین اچھا
حروف صد بیان سال ہجری

کہ بوند اہل علم و فضل ماہر
چو شد حکم دوام جس صاوق
رہا گشتند با قیامندہ آخر
کہ دارد بر رعایا رحم وافر
کہ وصف از نگنی در دست اثر
مرابیت خست آمد بن ط
کہ باشد در فن تاریخ ماہر
رہا گشتند اسیران جزائر
سنین ۱۳۰۰ھ ۴۱۸۸۳
سنین عیسوی از شو ظاہر

قطعه تاریخ شادی کنہدائی شیخ محمد قائم پیر جوان بخت
منشی محمد امیر صاحب اللہ تعالیٰ شہ بخیر و ہم جمع الا

کنہد گشت جوان بخت محمد قائم

علم عشرت شان قائم و دائم باشد

گفت تاریخ دعایه سعید مخلص		ابن حاج زن و شود انتم قائم باشد
قطعه تاریخ وفات حافظ احمد حسن سوم در ضلع غازی پور		
بست نهم ربع الاول در		
حافظ احمد حسن نیک نما	کرد رحلت ز جهان گذران	
بنتی گشت از ان شد تاریخ	حافظ احمد حسن اهل جهان	
پنجمین شعر تاریخ رحیل	صریح اول این قطعه بدین	
قطعه تاریخ ولادت پسر شیخ فضل الرحمن صاحب		
ولدار شد نثار حسین	فضل الرحمن ریس الاشکان	
صهر رسید ابو سعید که یافت	از گوزن لقب بجادر و خان	
زاد در خانه اشن بهرت نهم	روز جمعه مه شهر جیلان	
پسرنیک اختر که بود	نور اقبالش از جبین تابان	
طعم غیب در دم انداخت	نام تاریخ خاشع الرحمن	
قطعه تاریخ شادی از دواج مولوی محمد ظهیر حسن مخلص		
شب جمعه دوازدهم جمادی الاخری		
مشفق مولوی ظهیر حسن	گفت گذشت چون بفضل خدا	

سال تاریخ شد بروی جمیل	از دواج ظهیر احسن با
قطعه تاریخ انتقال شیخ محمد بخش مرحوم عرف راجه کھو	
در بیاضیست و دوم راجه کھو	ازین اردنیا بخت هم زد
قلندار نالید و تاریخ ابواس	جماد الاخره دوشنبه رقم زد
قطعه تاریخ انتقال بادی حسن خان مرحوم پسر امیر حسن خان	
واقع سوم رجب روز جمعہ	
فغان از گردش چرخ جفا کار	در بیخ از جو ربلے پایان دورا
نحال تازہ را بر کند ازین باغ	ز پا افتاد آن سر و حسد امان
جوان بادی حسن خان مرد افسوس	طییب خاذق و ذی شوکت و شان
اگر بر سندا تاریخ از سر باسے	گو موت جوان بادی حسن خان
قطعه تاریخ رحلت مولوی مفتی اسد اللہ ابادی مرحوم	
بشہر جونپور	
آن مفتی شرع و عامی دین	در اگر ہ بود کار افتاش
حکام زمانہ در جونپور	آخر کردند صدر اعلاش
نامش اسد اللہ گویم	گو فرق بسیر در میان باش

<p>گردید ریاض خلد مشواش یارب که بهشت باد ما و اش</p>	<p>رحلت فرمود همدان شهر تاریخ رحیل گفت حسرت</p>
<p>قطعه تاریخ اتمام مسجد شاه امید علی صاحب جوپوری بشهر بنارس با اهتمام کریم بخش حسب فرمایش</p>	
<p>که بر سالکان شد از و فتح باب امید علی شاه عالیجناب که کرد اہتمامش بر اہی صواب رجا و من بعد حسن الثواب</p>	<p>بتعمیرین مسجد دلکش چو با صدق و اخلاص مہبت گما کریم آمد و بخش نام کس شدم در پے فکر تاریخ آن</p>
<p>نمازت قبول و دعا مستجاب ۱۳۰۱ھ</p>	<p>سرو شہم نہا کرد اینجا بسا</p>

سید این چند غزلها
 و خمس رباعی بجمع دیوان
 از بحر طبع خاکسار بسا اصل ظهور برآمده
 لاجرم بدون لحاظ ترتیب و یقیناً سبق
 لاحق کرده شد ۲۲ منہ

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>والله تسبیح و تقدیس تو سوز و ساز ز ما عاشقان ز بیم چون پیرانه پست آور ما گو بخان باشد درون پرده دل از ما ره نیابد در حریم قدس تو انباز ما عقل کل در دم فرو زید پر پرواز ما کم ز کنجشکه بود در چنگل شهباز ما میکنم عمر پست این آینه را پر داز ما پای فتارم جو رفت از کار در اغاز ما</p>	<p>ای جبین سا سجود تو نیاز و تاز ما جمله عشوقان بخ و دلزبان چو شمع از ما هست بکلمه محبید تو عیان چون آفتاب نی ترا صدی تراندنی ترا شبهه نظیر در پی ادراک کنه ذات پاکت گر پر آسمانها در میان اصبعین حکم تو تا شود روز که افتد عکس رویت در علم راه بی پایان عشقت چون تو انم کرد</p>
---	--

حسرت نخسته مینالده چو آفتاب اشقیای

این قول که در این کتاب
است تسبیح و تقدیس تو
و این قول که در این کتاب
است عشوقان بخ و دلزبان
چو شمع از ما
و این قول که در این کتاب
است محبید تو عیان چون آفتاب
و این قول که در این کتاب
است ترا صدی تراندنی ترا شبهه نظیر
و این قول که در این کتاب
است ادراک کنه ذات پاکت گر پر
و این قول که در این کتاب
است آسمانها در میان اصبعین حکم تو
و این قول که در این کتاب
است تا شود روز که افتد عکس رویت در علم
و این قول که در این کتاب
است راه بی پایان عشقت چون تو انم کرد

ای بزم شوق تو نالان بهر سو سازا

خوشت بندگی تو بهر لبیا سرا زبان سود ندارد دبیاده خواری کن در بیخ و در در که در نفرت تو از هم بخت بجاست عشق خرد سوز و باده تلخش اگر چه رحمت حق میدهد نوید امید بگام سمن عاصد مرا نم از در خویش بلطف ساقی و فیض عیم او نازم در آن قدح شده مکتوف من اسیر	نماند تفرقه اطلاس و بلا سس مرا گر از سفال بود ز رسیم کا سس مرا چو برگ گل بزبان خزان حواس مرا که فارغ کند از مدح و ذم ناسس مرا ولیکن از غضب او بود هر اسس مرا ز حضرت تو همین است التماس مرا که ساخت از قدح می خدا شناس مرا که گل گشت بکل سال از قیا سس مرا
--	--

نماند میل لم حسرتا بشعرا سید
بهر سپید چو ذوق کلام با سس مرا

یارب که بجانان برساند خبر ما از اشک ما دم نعمت ای در یکتا که اشک و ن آی بدو که لخت ال العیشق افتاده بجا کیم چو نقش قدم انجبا دادیم دل انجا که نباشد گذر ما شد سبک گهر رشته مد نظر ما شدیم بحرین از فیض تو چشمان تر ما دشوار بود از سر کوبیت سفر ما

عشق بهر لبیا سرا
بزم شوق تو نالان
بهر سو سازا
ای بزم شوق تو نالان
بهر سو سازا
نماند تفرقه اطلاس
و بلا سس مرا
گر از سفال بود
ز رسیم کا سس مرا
چو برگ گل بزبان
خزان حواس مرا
که فارغ کند از مدح
و ذم ناسس مرا
ولیکن از غضب او
بود هر اسس مرا
ز حضرت تو همین
است التماس مرا
که ساخت از قدح می
خدا شناس مرا
که گل گشت بکل
سال از قیا سس مرا

بوس لب لعل تو بود گلش کراما چون شمع اگر تیغ رسانی بسراما بیگان تو نبشت بجای جگر ما روزے بود آیا که در آئی زور ما	ریق دهنش قوت دل قوت رحیم باشد سبب تازگی حبان و حیاتم خون جگر و خون زین دین برین رفت عمریت دل دیده بر اینست گرانست
---	--

حسرت پسندیم که چون جان بسپاریم باشد بفرش کسے نوحه گرما	
---	--

بهر عاشق وجود دوست پس است لاف پروا نگیت که نگس است این وجود مرا که مشت خس است هر نفس یاد دوست هم نفس است دل نالان رنگان جرس است میکند خون و میرود چه کس است	طلب مدعا سے خود دہوس است دعوی عاشقی ز بوالہوسان نیرا سے نار عشق پاک بسوز نیستم در فراق سبب ہدم بہر ماندگان واد سے عشق ست حسن آہن سوار تو سن ناز
--	--

جان فشانم بی پای او حسرت غیر از نیم بکوچ دسترس است	
---	--

دیدہ باد امم اہم خار خار چشم تست ترکس شہلانہ شہر مسار چشم تست	
--	--

بہر عاشق وجود دوست پس است
لاف پروا نگیت که نگس است
این وجود مرا که مشت خس است
هر نفس یاد دوست هم نفس است
دل نالان رنگان جرس است
میکند خون و میرود چه کس است

نی بهین مرغ دل عاشق شکار چشم است
 کار عالم را بیک گوشه گریه گون ساختن
 میتوان کرد از نگاه کل عاشق را تمام
 چشم من از گریه سبز و چشم مست از شراب
 سحر در دست یکی نار بر و شمشیر
 هم سوادش هم بیاض و هم ترش در لب
 همچو شکر که شد در پنجه بازی آهیر

دیدم هوچی هم را و افکار چشم است
 نیست کار انجم و افلاک کار چشم است
 زخمی بروی تو در انتظار چشم است
 آب رنگی چشم از بهار چشم است
 مستی شیخ و برهن از خار چشم است
 لاله حمر چون رنگس اغدار چشم است
 این دل مجبور من را اختیار چشم است

حسرت از علم و ورع بیهوده می افتد چرا
 قدر نفل جام می در زو کار چشم است

مایه عیش اید صحبت در رویشا نیست
 نخل مهدود که باشند در آن نخل
 فارغند از غم دنیا و خیال عصبی
 نار گلزار برایشان شده مانند خلیل
 راضیاند بقدیر خداوند دستگیر
 در جبهه است که فرداشن بخت ببرد

دولت بر دو جهان خدمت رویشا
 سایه ماطفت حضرت در رویشا
 برتر از کون مکان هست در رویشا
 آتش عشق خدا جنت در رویشا
 در غم و رنج و بلا راحت در رویشا
 کرده هر کس که رواجت در رویشا

معنی هر دو بیت در این است که اولی آنست که در هر دو جهان خدمت می کند و در رویشا دولت پیدا میکند و در رویشا سایه ماطفت حضرت در رویشا برتر از کون مکان هست در رویشا آتش عشق خدا جنت در رویشا در غم و رنج و بلا راحت در رویشا کرده هر کس که رواجت در رویشا

<p>جلوه گر سر بسپار طلعت درویش حشمت مال و زر و دولت درویش مدعا یم نظر رحمت درویش الهدی قدر غرت درویش</p>	<p>نور بزبان که بود باوی هر سر بشیر صبر شکر و دل شکسته و دین سالم من باسید کرم پرورشانان زوم خواجهر هر دو سر اختر بسکینان خواست</p>
<p>مبست فیض نظر نذر محمد حسرت که مقام نصف طاعت درویشان</p>	
<p>هر چند نمیخواهد و بوانه مبارکباد هم بنده مبارکباد هم خانه مبارکباد زاهد ز کف ساقی پیمان مبارکباد بابا و شهان تاج شاهانه مبارکباد</p>	<p>و بوانه دل ما را جانانه مبارکباد جادو دل من کردی من بجان گشتم از بهت ترستان بد تو نشد ضائع سود از دگانت راداع تو بسیر خوشتر</p>
<p>در آتش عشق تو شد سوخته جان حسرت اسے شمع ترا مرگ پروانه مبارکباد</p>	
<p>در تمام هست جان من گامه عشق گرم در زمین و آسمان من گامه عشق گرم تا گوی کریتان من گامه عشق گرم</p>	<p>از من کنون و جهان من گامه عشق گرم تا بر آرم قباب جاعل فی الارض تافت میبر حسن خدادل را نجان و آشکار</p>

نور بزبان که بود باوی هر سر بشیر
صبر شکر و دل شکسته و دین سالم
من باسید کرم پرورشانان زوم
خواجهر هر دو سر اختر بسکینان خواست

در تمام هست جان من گامه عشق گرم
در زمین و آسمان من گامه عشق گرم
تا گوی کریتان من گامه عشق گرم

<p>آتش گل جان بلبل شود از وصل فریاد طالب سخن بهشت و طالب کفازان ایمل آتش بجان مینال از درون کھان چیت لبیک هم یا نغمه بیت الصنم جلوه حسن از دل خوانست عشق لایزال</p>	<p>در بچاران سخنان به کار عشق است گرم روز محشر الامان به گامه عشق است گرم ز آنکه از آه و فغان به گامه عشق است گرم هر کجا در هر مکان به گامه عشق است گرم لاجرم در هر زمان به گامه عشق است گرم</p>
<p>شدر یعقوب و لیحا حیرت ای معنی عیان در دل پیر جوان به گامه عشق است گرم</p>	
<p>تشبیهت بذیل جناب لایت مآب پیروم شد شاه نذر محمد قدس الله سره الامجد</p>	
<p>ما عاشقان صور را نذر محمدیم نقش جمال اوست درون دو چشم ما بر کف نخاوه جام شریعت رویم دیگر کجا کنیم نجو بان نشست و خاست بر خوان اغنیائش نینیم چون گیس بار عطای قیصر و کسی نمیشیم</p>	<p>دلدادگان میرت نذر محمدیم آئینه وار طلعت نذر محمدیم ما پیر و طریقت نذر محمدیم مست خراب صحبت نذر محمدیم پروردگان نعمت نذر محمدیم نازیر بار منت نذر محمدیم</p>

نذر محمد است فانی الرسول و ما
 داریم اعتقاد کرامات اولیا
 هر چند مغالیم ز کسب کمالها
 شیطان نیافت آه بخص جصین ما
 الله و مصطفی و علی ناصر هستند
 جام شراب عشق کشیدیم ز کفش
 مار بست فخر و مباحات ایفتد

در اتباع سنت نذر محمدیم
 آگاه از کرامت نذر محمدیم
 لیکن غنی بدولت نذر محمدیم
 در سایه حمایت نذر محمدیم
 ز انز و که در ولایت نذر محمدیم
 منت کش عنایت نذر محمدیم
 گزندگان حضرت نذر محمدیم

حسرت زهی نصیب که با صد هزار غیب
 منظور چشم رحمت نذر محمدیم

ای مهتابان من مهر خشان من
 روی قرآن من عشق تو ایمان من
 روی لم سو تو قبله ام ابر و تو
 بسته گیسو تو شیفه روی تو
 دیده چو کردم سفید در ره تو برید
 چون دل اهل صفا خانه شدم پر ضیاء

ولیر و جانان من بلکه دل جان من
 مهر تو در جان من درد تو در مان من
 جنت من کو تو ای گل خندان من
 بلبل خوشگو تو این دل نالان من
 صبح و صالت امید یوسف کنعان من
 ناشده آن مهر لقا شمع شبستان من

	حسرت اگر واکنی دیده اصفان بین	
	بنی و دانی یقین ز تبهر دیوان من	
	مخمس غزل نور العین واقف علیہ الرحمہ	
کثرت ممکنات نزد عقابیل	هست بروحدت وجود لیل	
این سخن را اولی مدہ قلوب	گوشش دم کل هست ذہن ثانی	
	عبث جمال خود ممکن تفصیل	
من و ہر لحظہ جانکنے بیتو	عالم میں بود روسد بیتو	
ضعف من سخت شد قوی بیتو	بار شد بسکہ زندگے بیتو	
	نفسی ہمیشہ بجز ہستی	
انصاف ای جان سخن ز عجب گو	رفتی و رفت عقل و دین صردو	
حال دیوانہ تو نیست کہ	بار شد بسکہ زندگے بیتو	
	نفسی ہمیشہ بجز تقبیل	
زیر چرخ انبساط جان مطلب	فارع البالی از زمان مطلب	
عیش صافی در نیجان مطلب	زنگ عشرت ز آسمان مطلب	
	کس نشود دست او با زخمیل	

چست چالاک خدمت شه کن	جامه میرزا نیت تهر کن
روز و شب شکر روانه کن	شکوہ زلف یار کوتاه کن
از آنکه لاطائل است این بطویل	
دل چو چشم و داد میکار د	برگ و بار از سر شک می آرد
دشت و کبسا رسبزمیدارد	هر کجا گفت اشک می بارد
چشم من ابر و عشق می کافیل	
اهل زنج اند در نظر تراغت	بوالهوس نیست بلبل تراغت
کس نیاید بلایه و لاغت	هر سری نیست لائق تراغت
که بهر کل نمیرسد اکلیل	
نه بر جبرست قاتل عشاق	شربت وصل از پیش تریاق
انی ندوانند باسط الازراق	همدم کس مباد دور و فراق
روح را میکنند بد هم کلیل	
باجمال و کمال میگرد	عارف ذوا بجمال میگرد
صاحب و عبد و حال میگرد	فارغ از قبیل و حال میگرد
گر کنی علم خامشی کلیل	

همه جانست جانفرا را ریب	نیست جز حسن لم نزل عیب
پرتوی از جمال شامه غیب	بگذران دطلب شباب و شب
توان دید جز بسعی حیل	
تا بود عمر در همسین رو	دوره عاشقی بکن تک و دو
دست از خود بشو و حاضر شو	بدید عشق جانست از سر نو
عشق گستره دست خوان خلیل	
از گدازول آب چشمه روان	نرم و ناله های شعله فشان
از براسه جواب مدعیان	تا شود سوز من چو شمع عیان
دل بپریش گذاشتیم و گیل	
پایگی مانده چو سر و چسرا	نیست جاس درنگ این دنیا
گرم رو باش در طاق سنن	آفتابنی چو ماه نور و ضیا
نیست چن شمع بیش از یک میل	
که در آئی بخت از اسیر کم	نیست امید من ز بخت و دزم
بیتوار بس بحالت مرگ	ای لب لعل تو مسیحا دم
میگشتم منتظار غم ز ایل	

منگله از درد عشق بسیارم	در غمت روز و شب بسیارم
گرچه از زینت سخت بیزارم	سخن خند گفتم دارم
باش در کشتنم مکن تعجیل	
بوده ام باد و خواریل و نخل	شمع و گل از چه آوری بجزار
انگفت قد با شراب و شیشیه بیار	بر مزارم که مرده ام ز خمار
شیشه باد و مینزد و قندیل	
بند جسمت کجا کجا واقف	نرسانیم فکر تا واقف
همترازیم یک با واقف	نوبت ماست حالیا واقف
همران گویند طبل رحیل	
رباعی	
ششاد و قزان و کلف زان رفتند	دل با خنکان و جان زان رفتند
سهم نشاندن کی بود مزاران رفتند	سامان سفر کین که یاران رفتند



بسم اللہ الرحمن الرحیم

<p> تجھ سے آزر دہ مراد دل نہوا تھا سو ہوا تبیخ سے قہر کی گھاٹل نہوا تھا سو ہوا یہ میرا عشق کا حاصل نہوا تھا سو ہوا قند لب نہ ہر ہلاہل نہوا تھا سو ہوا میں اسطر حکا کاہل نہوا تھا سو ہوا ہوش اپنا کبھی نائل نہوا تھا سو ہوا خونسے تر دامن قاتل نہوا تھا سو ہوا دوسرا میرا مقابل نہوا تھا سو ہوا پر باین شکل و شمائل نہوا تھا سو ہوا </p>	<p> دل ترا جو رہ مائل نہوا تھا سو ہوا کشتہ لطف تھا اک عمر سے تیرا بین تو زخم کبر مرز بس منہ کے چھرنے ہو تک تلخ گوئی تیری عادت نہوئی تھی سو ہوا اب نہ وہ قطع بیابان سہ نہ چاک دامان ساقی عشق نے کچھ روز پایا باغ کیا تر کپڑوں مجروح نے کی بے لطفی دیکھ آئینہ میں عکس اپنا کبھی منہ کے یہ پات آدمی ادو کو گو حسن دیا تھا حق نے </p>
---	---

<p>یہ مضائقہ سائل نہوا تھا سو ہوا</p>	<p>نور در پردہ روزہ کرے ہی ہو</p>
	<p>باگیا عشق مجازی سے خفیت کو سعید لدا احمد کہ کامل نہوا تھا سو ہوا</p>
<p>پسے عشاق کے دل دست پائی پار پر کیا کیا بند ہی لنگلی بند قبا سے یار پر کیا کیا حسد بادشاہوں کو گدا سی یار پر کیا کیا بنا پر واندہ دل اپنا لقای یار پر کیا کیا لٹی دولت رد و لتسری یار پر کیا کیا چلین لوگوں میں تلوارین ادا یار پر کیا کیا ستم اغیار کے ہن مبتلا سی یار پر کیا کیا خلیل آسامین رضی ہوں صنا یار پر کیا کیا</p>	<p>بے بین اشک حین شک خاصی یار پر کیا کیا خدا ہی جانے کب سے غنچہ امید و اہو کا لوکھا کر جلو اپنا کر دیا ہر شے سے مستغنی تجلی کی جو شمع طور کی مانند رات آو رہا محروم میں ہی خوبی مقسوم و جو ابر کے اشارے نیرم عشرت میں کوسلو کوئی بر چھی اوٹھاتا کوئی تیغ از ماتا سب سے لکھا ہے گلزار حبان ناچہ نر کو</p>
	<p>سعید اہل ہوس کو سے ہننا و فاس سے دل عاشق ہا شا کر حبا یار پر کیا کیا</p>
<p>میں تو گونگے کی زبان ہوں کیا کہوں شمعسان روشن بیان ہوں کیا کہوں</p>	<p>واقعہ سر نہان ہوں کیا کہوں سوز دل سے جل اوٹھی از زبان</p>

واجب و ممکن میں اک سے بطافاں
 ششہ پہ کہ دیتا ہوں ہر مجھ میں بہتہ عیب
 پوچھتے ہجیران نے میرے کیا کیا
 کیا کروں تیری صفت تیری حضور
 کہتے ہیں حال دل اپنا اس سے کہہ
 پنجرہ میں خاک کے کیا جی لگے

راز دار کن فنکان ہوں کیا کہوں
 صاف گواہی نہ سان ہوں کیا کہوں
 اسی سہری جان نہ جان ہوں کیا کہوں
 آپ میں اب میں کہاں ہوں کیا کہوں
 یار پر تو خود عیان ہوں کیا کہوں
 طائر عرش اشیان ہوں کیا کہوں

درد کا بچھ میں اثر ہے کچھ سعید
 میں سراغ رفتگان ہوں کیا کہوں

کیا جانوں وہ باب ہوں یا برگزیدہ ہوں
 امیدوار رحمت واسع کا ہوں تیری
 ہوں مستحق کہ طائر روض جنان ہوں
 سر اگیلے جھک کے زمین نہ پازہ
 تو مجھ کو اپنی عین عنایت سے مت گرا
 سائل ہوں سرد رہنے نگاہ گرم سے
 ہوا آرزو سعید کی تجھ سے کہ بچھ

جو ہوں سعید ہوں لبیک آفرید ہوں
 حسن عمل سے گرچہ توقع بربرہ ہوں
 خوف عذاب سے ترسے زنگ یہ ہوں
 محراب بارگنہ سے خمیدہ ہوں
 ہر چند چشم خلق کا اشک چکید ہوں
 مسکین ہوں فقیر ہوں آفت سید ہوں
 باغ بہشت میں بھی نہ میں ارمد ہوں

غزل نعت

<p>خیران سے حسن کا ہر پر و جوان ہے عاشق ہیں سرجن و بشر حور ملائک اللہ کا محبوب ہی تو اسے شہ خوبان مراں خدا نے کئے دل چاک تجھے دیکھ پیشو بلاحت کا ترسے رض و سماں ہی نعمتہ داؤد عیان صوت سے تیری قد تیرا نہال چمن مطلبی ہے یار اسی دین پر ہے یہ شاہ سادق رفتا ہے یا سوجہ دریاے لطافت کیسے مغبر کو کہوں اتا میں کہوں کر کیا منہ کہ کروں صف میں حسا کا ہی جلوہ کائنات و صفات احد اسمین تکرا ہے کوئی چاند کا پیشانی پر نو مرغان ابلے آئندہ میں مسیقلک پر</p>	<p>خالق بھی بنا کر تجھے تجھ کو مگر ان سے یہ حسن خدا ہے کہ ترسے راج عیان سے انصاف کہ بوسیف کا جمال ایسا کہا ہی اور اونگھیاں جو کاشیں تھیں وہ فعل کیا او صیت صیاحت بھی کران تا کران ہے انفاس سجا تری باتو نہیں نہان ہے گلزار خلیلی کا بھی سرور ان ہے یا ہوا لیس کا یا نخل جستان سے یا باد صبار و ضہ رضوان سے زان ہے عالم میں سواد اسکا عجب نشان ہے کچھ کہ نہیں سکتا ہون ان بندان سے یہ آئینہ حسن خدا ہے دو جہان ہے ہیں تیر فرہ ابرو خدا رکمان سے اور خاک مرغ دل عاشق بھی پن ہے</p>
---	--

صیاد ہیں انکھیں تری ہو کہ ہوں کس طرح
 دو جام ہیں یہ بادہ توحید سے لبریز
 دکھا شب معراج ان آنکھوں نے خدا کو
 پہنچا قدم پاک ترا عرش برین تک
 دیوانگی کہتی ہے کہ دون طول سخن کو
 اے ختم رسل شاہ امم سید کونین
 آلودہ نہ ہو اسن عصمت ترا ہرگز
 ہی اہل کبار کے لئے تری شفاعت
 حالت تو ذرا دیکھے مجھ خستہ جگر کی
 رہتی ہر نمنا کہ حضور ہی ہویشتر
 تسکین نہیں پاتا ہی میرا دل مضطر
 رحمت سے ملے محل اقدس میں مجھ پر
 دنیا سے آنکھوں کی ہمت سے یا مانا
 اعمال ہمارے منرا و ار عقوبت
 لکھی یہ غزال نعت میں تو نے جو سید

جادو کا ہو کیا تذکرہ اعجاز جہان سے
 بنو انہیں دو جام سے ہر یک دل و جان سے
 جبریل بھی حیران سلا سیمہ بہا رہے
 اور زراعدیہ کیا رفعت شان سے
 لیکن ادب شرع مراقبہ دمان سے
 امید کرم تجھے بھان رو مان سے
 گر میں ہوں گنہگار تو کیا تیرا زبان سے
 اسبات کا تو صاف حدیثوں میں جان سے
 آنسو میں بھرا آنکھوں میں اور لب چھان سے
 سو ایسی سر میں بھی لبین خفقان سے
 لبین جلد خیر آپ کہ بیتاب تو ان سے
 ہوں پشت دوتا بار گنہ بسکہ کر ان سے
 ڈرتا ہوں کہ اسلام کی غربت زبان سے
 تیرا ہی سبب سبب امن و امان سے
 گر چاہے خدا تیری سعادت کا نشان سے

یہ دولت تھری کچھ کم نہیں ہے
 تم دل سے نرہ عالم میں دل تنگ
 نہو مغرور طاقت پر تہمتیں
 مخنیت جان جام عشق موٹے
 لیا گر نئے دل اور مئے بوسہ
 فرشتہ ہو جو عصیان سے بری ہو
 ہر طرف پہنچے تیرا ہ اپنا
 مثل ہی جان ہو تو ہے جہان کی
 نہیں وہ دل نہو حسین عم عشق
 نگہ سے تیری کیوں جانی جانین
 دل وحشی بنا ایسا تیرا رام
 سیر دل آنسو و کوفی نہ اتنا
 ہیں ابرو برق کیوں گریبان و خندان
 چسپی میں کس جگہ ہے خندان گل
 زمین پر ہی کہاں گلستان شادی

اگر دنیا نہیں کچھ غم نہیں ہے
 کہ عالم میں دل خرم نہیں ہے
 مستور نفس کا رستم نہیں ہے
 کہ یہ دولت نصیب جسم نہیں ہے
 محبت میں صنم تم ہم نہیں ہے
 نہو جس سے گناہ آدم نہیں ہے
 کمان قدیم اتنا دم نہیں ہے
 نہیں جب ہم تو پھر عالم نہیں ہے
 نہیں وہ چشم جو پر ہم نہیں ہے
 اگر آنکھوں میں سیر ہم نہیں ہے
 کہ آسمان کچھ بھی فوق ہم نہیں ہے
 کہ آب چشم سے زفر ہم نہیں ہے
 غم و شادی اگر تو ہم نہیں ہے
 کہ اس جاگہ یہ شبنم نہیں ہے
 کہ وان پھر نوبت ماتم نہیں ہے

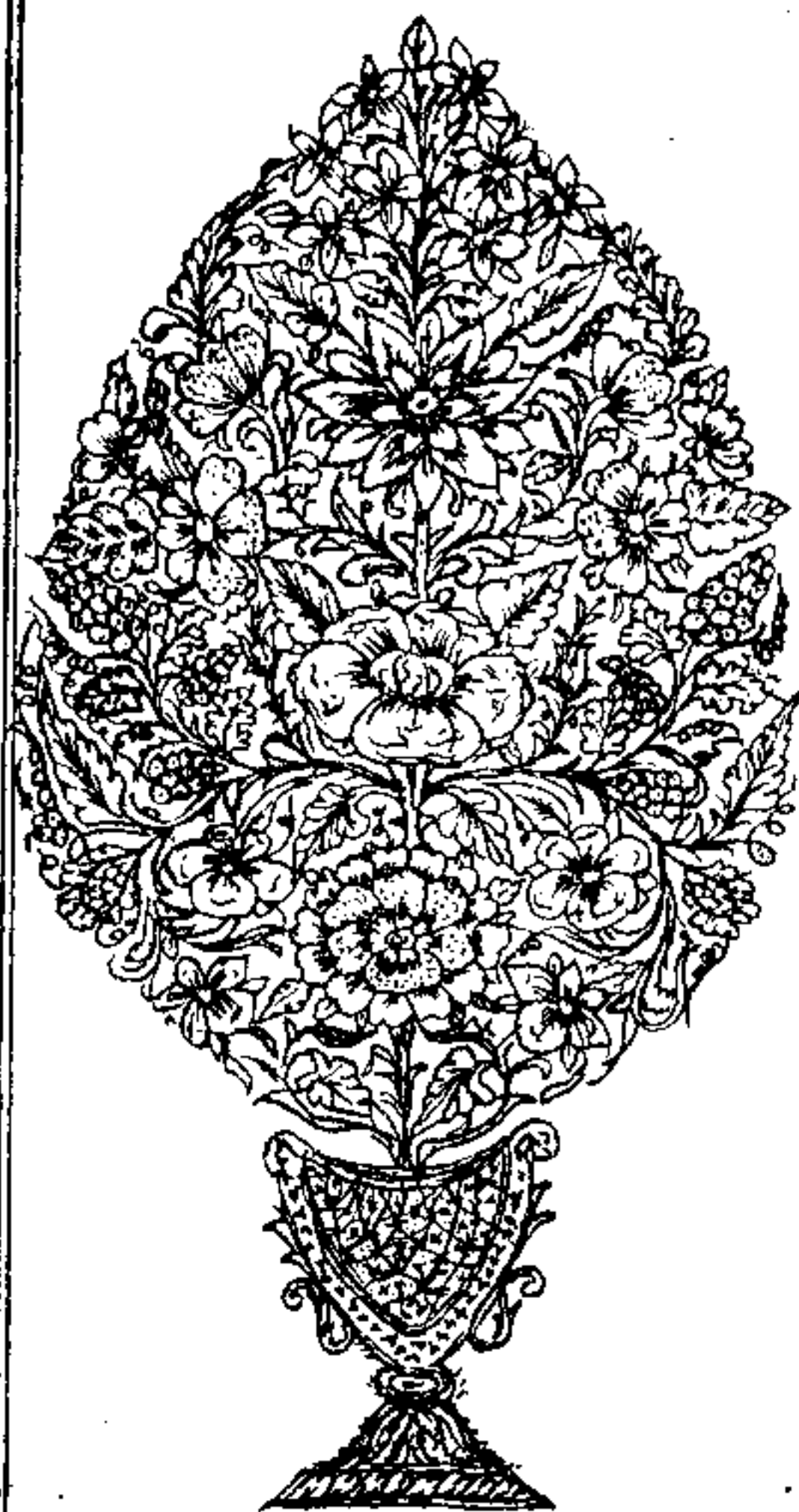
یہ کتب کا نام
 شبنم ہے لا اور وہ
 نوی فن یعنی
 شبنم ہے

کسی دکاندے ازار نہ سار	طریق اس سے کوئی اہم نہیں
سعید اسکے دم تیغ قضا کے	
سہ تسلیم کسی کا خم نہیں سے	
مخمس ل ہر دورہ نظیر	
کر کے اس دنیا میں خیر و شر چلے	سے سفر میں کچھ نون بگر چلے
نامہ اعمال اپنا بھر چلے	تہمت چند اپنے ذمہ دھر چلے
	جس لئے لئے تھے سو ہم کر چلے
عیش کا دنیا میں کیا سامان ہے	خون عقیقہ لگ رہا ہر آن ہے
ایسے جیتے کا کسے ارمان ہے	زندگی ہے یا کوئی طوفان ہے
	ہم تو اس جینے کے ہاتھوں مر چلے
ہونہ جس تھے کو ثبات اور کچھ بقا	دل لگانے کا نہیں اس سے مزا
ہم نہیں بلبل کہ ہوں گل پر فدا	کیا ہمیں کام ان گلوں سے ملے صبا
	ایک دم آئے ادھر او دھر چلے
استخوان و پوست کا ہے اک نفس	اوس میں اک طائر سے پابند ہوس
سر نکالے ہے وہ اس سے ہر نفس	دوستو دیکھا تھا مٹا جان کا بس

تم رہو اب ہر قوم اپنے گھر چلے	
یار گا گھر کون سے پہچانئے	عرش و کرسی اسماں کیوں چھانئے
آہ بس مست جی جلاتب جانئے	یوں تو کیا تاثیر تیری مانئے
جب کوئی افسون تراوس پر چلے	
اور یوں بھی کہتے ہیں جملہ ازوست	کہتے ہیں ہر چند عالم جملہ ازوست
ایک میں دل ریش ہوں بیسیا ہی ووست	پر تجھے لازم ہے فرق مقروہ و پوست
رخم کتنوں کے سیاہی بھر سچلے	
کچھ نہیں جز درد و غم سننم میں	کیا کہوں ہی کیا ستم سننم میں
شمع کی مانند ہم اسننم میں	رہ نہ خافل ایک دم اسننم میں
چشم ترا سے تھے دامن تر چلے	
وہ اوستے پائے جو جیتے جی مرے	کیا کہے کوئی برسے ہے یا ورے
ڈھونڈتے ہیں آپ سے اوسکو پرے	پھر تو اوسکو آپ میں دیکھا کرے
شیخ صاحب چھوڑ گھر باہر چلے	
دانہ خال اوسکا جو دیکھا پھسے	دامن میں اس ہستی ہو ہوم کے
ہم نہ جانے یا سے باہر آپ سے	ہم نے چاہا تھا نکل جائیں ٹلے

دوسری آری آگیا جدمر چلے	
دین و دنیا کے تو طالب ہم تھے	تھا یہی مطلب کہ او کو پائے
واہ ر ہم واہ ر ہم واہ رے	ہم جہان میں آئے تھے تنہا ولے
ساتھ اپنے اب او سے لیکر چلے	
جو ہوا ظاہر میں آمو جو دیان	چل بسا کچھ کر زیاں سو دیان
ہم کو اسکا عشق تھا مقصودیان	جون شرراے مستی بے بودیان
بارے ہم بھی اپنی باری بھر چلے	
غم کے دریا میں سرتاپا ڈباو	کشتی نے کے سوا کب ہے پیاو
کوئی دم میں کھلتی ہی میری بھی ناو	ساقیا یان لگ باہی چلچلاو
جب تک میں حل سکے ساغر چلے	
سے تحیر میں بمعیا اب روز شوب	عقل پاتی سے بھلا یہ بھید کب
واقف اسز رہن فاسان ب	ور و کچھ معلوم سے پر لوگ کب
کس طرف سے آئے تھے کید مر چلے	
رباعی	
متاخذ سے دس عید فرصت ہرگز	جب آئے اجل سے نہ مہلت ہرگز

صبح پوری بھی شام ہونے آئی	فائل نہیں وقت خواب بخلت ہرگز
قطعہ تاریخ رحلت شیخ نثار حسین مرحوم معروف بشیخ کنوان واقعہ بہت پہنچ ذی الحجہ ۱۲۰۳ھ بمطابق ۱۸۸۸ء	
شہر کے ایک رئیس نامی + سے زبیر اسم شریف اونکا بزرگ کہتے تھے شیخ کنوان انکو سبھی شہر میں ایک کنوان سے مشہور مرگے چھوڑ کے سب مال و متاع کی طلب میں نے جو تاریخ وفات	خوبیان اونکی کروں کیا میں بیان نہیں اس بحر میں آتا ہے میان نام تعظیم سے لیتے تھے کہاں اس سے بس متصل انکا ہر مکان بخشدے انکو خدا سے دو جہان بولتا ہاقت کہ مرے شیخ کنوان
قطعہ تاریخ رحلت شیخ محمد بخش عرف ابراہیم مرحوم	
ابراہیم کو دصالح اٹھ گئے اس پر ہم جمع اجابابین کل انجمن افزور تھے عوبت سے آئی نذا تاریخ رحلت میں کیا	کیا خجش اخلاق تھے کہ فریب نکات کج سوہن کینج لحد میں خاک پرفسوس آج ابراہیم کو عطا اللہ سے جنت میں راج
شہادہ	



المنشآت العربية لفارسية

— ❁ —

ترجمة مولانا عبد الرحمن المعري

بجامي قدس الله سر السامي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
 وعلى الرُوحِ أصحابه الذين كانوا خربةً وجنداً للمحبين له و
 المحبوبين عنده هذه ترجمة مؤلف الفوائد الضيائية
 في شرح الكافية الحاجية رقتها المحبي وجيب قلمي الفطن
 الزبي اللوذعي اليلعي عبد الكريسيه ربنا الرحيم حين فرغ
 عن قراءته لدى الشرح المذكور مع شطر من الحاشية المشهورة
 لمولانا عبد الغفور وأنا العبد العميد محمد سعيد غفر الله عنهما
 وسرعينوبه مولانا نور الدين عبد الرحمن الجامي قدس الله
 به في غاية الاستهزاء كالشمس في رابعة النهار معروف بالعلم

توفي رحمه الله
 تعالى يوم الاثنين
 رجب في كتاب
 التواريخ سنة
 مائة وثمانين

والعرفان وبشهرته غني عن الوصف والبيان فضله بين لا ينفع
 وكماله مسلم لا يمنع جامع لانواع العلوم معقولها ومنقولها حاو
 لاصناف الفنون فروعها واصولها شرب كاسادها قاسم رحيق
 التحقيق، ووصل الى مقصوده برفق التوثيق للسان كليل في
 كماله والبيان قاصر عن شرح حالته وبالجملة يوم المناقب
 والمفاخر اما المعارف فهو بحرها الداخروا ما العلوم قلب منها خطوا
 واما الشعر فهو غائص في بحارة علم الدر الفاخر واشعاره احصل
 من العسل في المذاق والذم من الوصال بعد الفراق، وارق
 من النسيم والطف من التسليم بل هو بحر حلال وخمر لا يورم
 حول من يشر بها هم ولا ملال لهم فيها منافع كثيرة وليس لهم
 فيها معصية لا كبيرة ولا صغيرة الا يصدعون عنها ولا ينزفون
 وفي الاخرة على شربها لا يؤخذون ولحق ان العلوم الظاهرية
 والصناعات الشرعية دون رتبة الغيا والولاية هو كمال الامنة
 روح الله روحه المعلى وامي كمال للبشر تحت النبوة فوق الولاية
 يوم لا ينفع مال ولا بنون وقد قال عز من قائل **الان اولياء الله**

عليهم مآلهم مخزنون ولد قدس الله سره في جام سنة سبع عشر
 ثمانمائة وقت العشا في الثالث والعشرين من شعبان المعظم ولقب بالأصل
 عماد الدين والمشهور وقد تقدم وتخلص في الأشعار جامي وقال
 بالفارسية في وجهه لقب بهذا اللقب السامي مولد جام وشكر
 قلم جرعة جام شيخ الاسلام لاجرم در جریده اشعار
 بدو معنی تخلص جامی است ونسب الشريف من الاقويين ينتهي الى
 الامام محمد الشيباني صاحب الامام الاعظم ابي حنيفة النعمان
 والدا احمد بن محمد الدمشقي من دشت صفهان عليهم
 الرحمة من الرحمن القفران نعم الصروف النجوم ابيه ثم قد
 بهرارة وحضر عند مولانا جنيد بارادة مطالعة مختصر التليوض
 وكان عند جمع مشتغلون بقراءة شرح المفتاح والطول قرأ
 قدس سره في نفسه قوة فهمه واستعداد درسه فاشتغل
 بمطالعة الطول والحاشية ثم حضر في حلقة درس مولانا
 خواجه علي ميرقندي من كمال تلامذة السيد شريف الجرجاني
 ثم درس مولانا محمد الباجري من سلسلة تلامذة العلامة

له
 يا واز شيخ الاسلام
 احمد جامي نقى
 مولانا ساني
 شيخنا في تليوض
 ديوان تليوض
 في حدود سنة
 مؤلف العاشق
 سنة وشن لم يكن
 اصفيان ۱۱۱۱
 غفره العاشق

سعد الدين النفثا زاني ثم وصل في سمرقند بصحبة قاضي الروم
 وكان من مشاهير عصره في تبحر العلوم في اللغية الأولى
 وقع المباحثة بينه وبين القاضي والنجر الكلام إلى الطول وبالآخر
 رجع القاضي إلى ما كان قدس سره يقول وكان رحمه الله تعالى
 في إوان التحصيل معروفا بقوة المطالعة وغلبة للباحثة حتى إن
 العلامة علي القوشجي المشتهر في علم الهيئة اجتمع معه وكان له
 مشكل في هذا العلم لا ينحل من أحد بوجه فاستفسر منه
 قدس سره فحل مشكله وكان العلامة القوشجي يقول فعلت من ذلك
 اليوم إن النفس القدسية موجودة وأخذ قدس سره الطريقة
 النقشبندية من مولانا سعد الدين الكاشغري وكان في أحكام
 الشرعية وأداب الطريقة مستقيم الحال متبعا للسنة في الأحوال
 والأقوال والأفعال ويظهر من اشطار في نعت النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم والعقائد الغرام به عليه آفته من الصلاة والحكميل السلام وصف
 نصائف مفيد في التصوف بحيث تحل مشكلاته وتسهل معضلاته
 وقد لال صغابه وقتها إجابته وتقريب المعام إلى الألفهام وهذه

تفصيل مصنفاته النفسانية الى قوله تعالى فاي ابي رهبون وتوجه اربعين
 حديثا من حديث ابي رزين العقيلي وشواهد النبوة وتفتحات
 الانس وشرح قصص الحكم ونقد النصوص في شرح نقش النصوص
 ورسالة طريفة النفسانية واشعة اللغات ولوامع
 شرح القصيدة التائية الفارضية وشرح رباعيات لوائح وشرح
 البيتين الاولين من مشوي مولوي روم رحمه الله تعالى وشرح
 بيت مير خسرو الدهلي رحمه الله تعالى وجمع كلمات خواجة محمد
 يارسان في رسالة في تحقيق مناهب الصوفية والمتكلم
 والحكيم ورسالة في الوجود ورسالة في اسئلة هندستان
 والاجوبة مناقب مولوي روم ورسالة لاله الا الله ورسالة
 مناسك الحج والفوائد الضيائية في شرح الكافية وهو من اشهر
 تصانيفه والديوان الفارسي المنثور والمنثور وشرح بعض مفتاح
 النيب لمينقل من السواد الى البياض وسبع مثنويات وثلاثة
 دواوين واربع رسائل في المعاكير متوسط صغير منظم
 في العروض ورسالتان في القافية ورسالة في الموسيقى ونهاية

في شرحه
 ابو رزين العقيلي
 الزاوية السمرقانية
 محلي في روم
 في تفسير التفسير
 في شرحه
 في شرحه
 في شرحه
 في شرحه
 في شرحه
 في شرحه

المنشآت وصل الى الحرمين الشريفين زادهما الله شرفاً وتشرف بالحج
والزيارات وعاد الى الوطن بالبركات والمبرات ولما وصل مكة
الشريف الى احد وثمانين بعدد لفظ حكام حضرته الوفاة
فتوفي قدس سره في الثامن عشر من محرم الحرام سنة ثمان
وتسعين وثمانمائة وترك الباقيات الصالحات تغمده الله بغفرانه
واسكنه محبوبه جنة ونظم بعضهم في تاريخ وفاته قطعة
بصنعة التلويح جعلتها عربية خالصة لثلاثة مصارح فجاءت
بحمد الله تعالى فاقفة على الاولى كما لا يخفى على الناظرين فخذها
بيد القبول وكن من الشاكرين **قطعة** العارف الشهير بحاجي امامنا
في روضه الجنان قد اخار ما مانا قد كان حاجنا من الالية اقبر
تاريخه ومن دخله كان آمناً ولا باس ان تذكر من اشعاره
الرائفة ما يشتمل على المعاني العلية والبدائع الفاضلة
ما ضمن اللطائف العلية ولسان العرب ليزيد الناظرين
الآن والظرب له قدس الله سره وافاض علينا بركة
شديرة رويت جملة زلف شب آساء سبحان قد ير جعل الليل لباساً

القطعة الفاضلة
بها في كربور بلبل
منه من فضلها
انها من فضلها
منه من فضلها
منه من فضلها

اسرار فی از فهم کنی جمله سماعی است
 ولله تو بهای و نسبت نطل بهما
 ولله خواه رد دل خواه کن دیده جا
 ولله دل خواست از من آیت گفتن با
 ولله خدای محلم هر روز تا شب
 شد فرش دیبا از سبزه صحر
 ولله زحیران بر لب آمد جان غمناک
 بهر جمعیت وصل تو جویم
 کسان را مهر دل از دیده خیزد
 نسیم خلد اگر گرد و می شود
 عنان غزم هر سو نیکه تا سب
 شد غمگانه بود امن کشیدی
 بقصد قتل جامی میکشی تیغ
 و اله کشاد از چهره مشکین قمعان
 چون درخت اودی طوب

لا یمكن ان یدرک العقل فی
 خبر و وزلف تو دام نطلها
 هر دو جای تست یا بد الدی
 بر داشت برقع از رخ گفتا که بجز این
 باشد غزالم محبوبس کنتب
 از سله معنای برقع و بلعب
 اکا یالیت شعری این الفاک
 لعل الله یجمعنی و ایاک
 و متلبی کان قبل العین یهوا
 لعربی کلا بطیب العیش لو لای
 سوی قلب المیتیم لیس واک
 ز من چون شاخ گل عاشاک عاشاک
 کر بهاسیه کنی الله ابقاک
 ارا سیه فیبه و یخده الله جهم
 شنیدم مژده انی انا الله

<p>بلطف قدره جامی از دورفت وله منع سماع و نغمه وانی میکنند جامی حریم کوی مغان کعبه صفا وله ای که جز قتل مجان بهتر نشناسی و من مقطعاته آری که غمناکتر قدوز لطف ترا اگر بنشده نبود این جنس نکته بر تو نهان و من کبیرانه فارغ لاجیب الاینت طن می بردم که در فراقم بکشته ولتاریخ جهان که قصه خرد و کلان در هر ورقش بخوان که فی عام کلام</p>	<p>ز من لطف قداصلی الله تدره بیچاره بی نبرد بفرختت فیه طوبی لک کنیه و بشری الزاری فمن سیرعا وخذ السیف هذا گشته مصروف نحو و تعریف است که در تعریف جای تشریف است که الف لام بهر تعریف است اجاب چنین کنند احسن احسن والله لقد فعلت کنت ظننت درج است در آن چه شهر یاران چه پیلان قد مات فلان و فلان و فلان</p>
<p>و لنجعل الکلام مسکونی الختام یذکر نلمیذاه المشهور مولانا عبد الغفور اسکنه الله دار السلام والسرور لقبه رضی الدین و مولده ببلده لارکان حجه الله من اعیان تلك الدیار و یروی انه من اولاد سعد بن عباده رضی الله</p>	

عنه من كبار الانصار وبالجملة هم من احياء تلامذة الجامي و
 كل اصحابه وجامل العلوم ومعارفه وادابته وكان حيداً مانعاً في العلوم ^{العقلية}
 والنقلية وفريداً وان في كمال القوة العملية قرا الاكثر مصنفاً للجامي على
 حضرة واخذ منه الطريقة فاستنار بنور معرفته ونصر بصر بصيرته وكتب
 الجامي بعد مقابلة شرح فصوص الحكم من مصنفاً في آخر نسخة للمولوي ^{هنا}
 العبارة تمت مقابلة هذا الكتاب بيني وبين صاحبها و
 هو الاخ الفاضل والمولوي الكامل ذو الراي الصائب
 والفكر الثاقب رضي المسئلة والدين عبد الغفور استخلصته
 سبحانه لنفسه ويكون له عوضاً عن كل شيء في اوسط شهر
 جمادى الاولى المنتظية في سلك شهر سنة ست وتسعين
 وثمانمائة وانا الفتير عبد الرحمن الجامي عفي عنه ومن
 مصنفاً رحمه الله حاشية الفوائد الضيائية تدل على
 غايته دقة نظر ونهاية قوة فكرة واصابته رائد الصائب
 وحدة ذهنه الثاقب تلقاها المحققون بالقبول وعجز عن
 الايمان بمثل القول وحاشية من النسخات وتكلمها بذكر

مولانا الباجی وما ذکر فی ترجمتہ ملخص منها والحق ان
 لهذا التلمیذ حقا علی الاستاد جعل الله مغفورا وسعیہ
 بشکراتہ فی رحمة الله تعالی صباح یوم الایحد خامس
 شعبان سنة اثنی عشر وثمانیة ونظر بعض اصحاب الزمان

<p>چو شد عبد الغفور آن کامل عصر</p>	<p>تاریخہ بالفارسیہ ہذا</p>
<p>سر آمد روزگار دین و دانش</p>	<p>بعقبی عشر قدم در بامی غفران</p>
<p>چو خواہی روز و ماہ و سال و نوبت</p>	<p>فر و رفت آفتاب عالم و عرفان</p>
<p>منت والحمد لله علی ذلک و علی</p>	<p>بجو یک شنبہ خیم ز شعبان ۹۱۲ھ</p>

بندیه الصلوة والسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وکتبت الی الفاضل الکامل المولوی
محمد فاضل سلمہ اللہ تعالیٰ فی طلب سبعة المرجان
لحسان الهند السید غلام علی ازاد البجرامی

ادبیت

یا بحر العلم معدن الاحسان
یا بحر دلائل نبیوں الامجد
قد اثرک الله علی الاقران
فابذل یا بحر سینه المرجان

جناب مولوی سعید احمد صاحب لکھنؤ فرستادہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله على كرمه العليم والصلوة
والسلام على نبيه الكريم وعلى الله واصحابه الداعين الى

الدارين القويم الهادين الى الصراط المستقيم واكمل النجاة
 وافضل التسليم من العبد الاثيم المفتاق الى رحمة ربه العفو
 الرحيم محمد المدعو بالسعيد تجاوز الله عن ذنبه العظيم
 ووقاه عذاب الجحيم على من هو واجب التعظيم والتكريم
 الفاضل الكامل المستوفى على عرش الافادى والتعليم
 جامع المعقول والمنقول حاوى الفروع والاصول النور
 المقام البحر الهام كريمة الاخلاق عمير الاشفاق
 محمد و مناورى لانا مطاعنا ومفتدا انا مبارك الاسم
 اقر اللقب كريمة البحر شريف النسب اعني المويد
 من الله محمد الملقب بسعد الله متع الله المسلمين بطول
 حياتهم وافاض عليهم في فضله وبركاته وبعد فاني
 اقص عليك قصصها بما تجرعت من الزمان غصصها واستمع
 يا مولاي ماجرى على من الآلام واصبح الى ما اصابني من
 حوادث الايام اذ فارقتم قاصدا الى الوطن فوصلت
 بنكافور واقت بها اياما انهيها بالاسباب واستشير

من الاصحاب والاصحاب في اختيار احد الطريقتين من
 سبيل البر والبحر للذهاب فاقضى الوقت لشدة الخجرات
 اركب على السفينة متوكلا على من يحفظ في البحر والمين
 فجلست السفينه وهي تجري على الماء وطفقت الريح
 نشد يوماً فيوماً وكان الغيث ينزل من فوقنا ماءً ومن
 تحتنا ماءً تبلي علينا الارض والسماء حتى وردت بحفظ الله تعالى
 مع الخيال من زافور وقد اذبر النهار واقبل الليل فباتوا
 فيها عائدون بالله من الشرور فلما طلعت الشمس اخذوا
 يعملون في البحر لطم المسافنة وفي ذلك اليوم نزل بنا منزل
 من السلاء والافنة وقد كنت في ذلك اليوم مضطرب البال
 متغير الوجه من الحزن والملال فسألني بعض اصحابي كيف
 الحال فقلت الحمد لله المتعال لكن اجدي نفسي قلقاً واضطرباً
 وفي خاطري تشتتاً وانتشاراً وفي هذا الوقت كانت
 السفينة خرجت من رزايور اربعة اميال وانصرف الريح
 فمقت الى المضطرب للشم وكانت السفينه مسطحة بالواحد

الخشب فوضعت رجل على لوح فسقط في الحفرة التي
 تكون في السفينة يجتمع فيها الماء وسقطت معه فاسرودت
 ان اخرج فما استطعت ذلك بنفسه فلما اخرجوني وجددت
 عظم الساق من الرجل اليسرى قد انكسرت في العرض
 من الوسط بنصفين وصارت الساق مائتين فاصابني
 المر شديد من تفرق الالتصال وظننت انه يوم الوصال
 وقرت الآية الكريمة بلسان الحال كلا اذا بلغت

الترابية وقيل من راق وطن انه الفراق والتشتيت
 بالساق الى ربك يومئذ المساق وقلت ان الله وانا اليه راجعون
 ما قدر الله لايدي فعله لدا فعون ورجعوا بي الى مرنا فور
 واتوا في وقت اصفر الشمس بمجر شديد ذلك العظم
 المنكسر قد افرغ الله سبحانه في هذا الوقت على صبرا
 لعل الله يوتياني على ذلك اجرا ولكن يا مولاي ذهب
 كل الليل والنوم على حرام ومن كان به المراكب ذلك
 كيف بنام وكانت تلك الواقعة في ثلث خلون من جمادى الآخرة

فلما أصبحت اخذوا مكانا بالاستكراء وجاءوا بالفالكي
 وحاملين من عند بعض الرؤسا فجلوسه على الفالكي كيفما استطاع
 وجاءوا لي في ذلك المكان والقوي على السير فقلت في
 نفسي ذلك يوم عسير وطلبوا طبيا يعالج على قواعد
 الطب الفرجي يقال لهم في لغتهم داكتر ولكن ما كان
 فرنجيا بل كان هنديا ففتقر الرجل وشدها عليها الجبيرة
 المعولست فيهم وشرح في معالجتى فكنت عشرين يوما
 فاش لا استطيع الانتقال من جنب الجنب مستلقيا ومضطجعا
 على الشق الايسر بعد ما قد اعطاني الله تعالى افاقته في
 المرض وجعل الخفة وسهولة فيما عرضه والذي خلق الدواء
 خلق الدواء والذي اترك المرض اترك الشفاء ولعمري
 ما قيله اذا اشتدت بك البلوى فكيف في المشرح في عشرين
 يسرين اذا فكرت في فخره فالخط الورم وزال الوجع والام
 ونقل من اليسار الى اليمين بعون الله رب العالمين ثم بعد
 شهر تكنت من القيام ثم شقوا الجبيرة فرايت العظم المنكسر

قد التام ورايت ابيه من ايات الله سبحانه وتعالى شأنه و
 صبرنا حجة وعلامه على قيام القيامة فان من يجبر العظم
 الكبير لا ريب في انه على احياء العظام قد برت شرعت في
 المشي بلعانة العصا ولكن كان المشي مع العرج والاذى
 فكنت لبنت في مرزا فور ثلاثة شهور ثم بعد ذلك بلغني ان
 سيدى الوالد مد الله ظله حليل فاخذني حزن طويل
 فخرجت تاسع عشر من شعبان من مرزا فور الى الوطن
 وركبت الفالكي بنفسى واجرت عرادة للاسباب والرفقاء و
 دخلت الوطن الى الوف عظيم آباد في ثامن وعشرين من شعبان
 فشكرت الله نعالى شكراً كثيراً على فوز الوطن ولقاء الاقارب
 والاقربان ووجدت تاريخ الورود بالهام البارى دخلت
 ديارى والان يا مولاي امشى كما كنت امشى قبل
 بلا عرج ولا اجدني في القيام والقعود والععود والهبوط
 شياً من الحج ولقد من الله علينا مناك كبيراً فالحمد
 لله على ذلك حمداً كثيراً ولكن والى مد الله ظله الى الان

تليل شفا الله تعالى من فضله الجزيل والتمس منكم يا مولاي
ان تستكتبوا وتبلغوا اليّ القول المانوس في صفات القاموس
ونوادير البيان في علوم القرآن من تاليفاتكم لنستفيد
من افادتكم وتصنيفاتكم واني ارسل اليكم ما يكون
اجرة الكتاب وقيمة القرطاس ان شاء الله تعالى والسلام
عليكم وعلم من لديكم خصوصا على محمد ومنا ومطاعنا المستغنى
عن المدح والثناء مولانا خرم علي ببط الله طلاله واني لما ارسل
في جنابه مكتوبا على حدة لان الحال كانت ولحده
وكتبت الي يوسف بن احمد بن معيضم وكيل
عبد الله بغلف بجداة الحمد لله وحده والصلاة
والسلام على من لا نبي بعده لا وعلى اله واصحابه اجمعين الي
يوم الدين اما بعد فالعبد الفقير الي الله محمد سعيد
حفو عنه يسلم تسليما كثيرا على حضرة المكرم المحترم
الشيم حسن الاوصاف كثير الاطراف الشيخ الماحم
يوسف بن احمد بن معيضم ويخاطب ذلك الجواب كما ذكره

في هذا الكتاب فيا سيدي اني مع جميع اتباعي من الرجال
 والنساء وصلت الى المدينة سيد الانبياء صلى الله عليه وسلم
 وزرت قبر المكرم ووقفت في مواجهة الشريف بين يدي وسلمت
 في هذا الموقف العظيم عليه وعلى صاحبيه وجلست في المدينة
 الى عهد المولد بحمد الله الذي لم يولد ولم يلد وتوجهت بقاء مكة
 المعظمة في اربعة عشر من شهر مولد سيد البشر وصلت
 بخير سلامة واخرت بيت السيد المحب عبد الله الجفري
 للاقامة ف نحن جالسون في محامدين لله تعالى على هذه النعمة
 والكرامة ولما كان حب الديار والاطان مما جبل عليه طبيعة
 الانسان، مرانا الاستعجال في الرجوع الى الوطن والاهل و
 العيال والى الحين ما وصل من المراكب الا شاهنشاه، فزيد
 السفر عليه متوسكين على الله فالملتمس منكم يا مولانا الاستئذان
 في هذا الامر والاحاطة فالسعي منكم هو الا تمام مر الله سبحانه
 فالمرجو منكم ان تكلموا فيه على الشجوى تاخوذاً ذلك المركب عينا
 نوله واكماء مفوض اليكم ولا يد لنا من نصف الدبوسنة

وجماعتنا اربع وعشرون من الذكور والاثنا عشر من الاولاد ثلثه
 زايدها عليها والديبوسه تكون المريمه اربعة رجال لا بد
 ان يكون لهم مكان في بيت ديبوسه والباقيون في السطح فكل
 الناخره حتى ينقطع امر الكري فكل نفر يجاسبون في الديبوسه
 وكم في السطح ثم بعد ذلك اخبرني في يوم سرفشاهنشاه
 حتى نصل بحبه الى جده والسلام عليكم على من لا يكره
 وكتب الى استاذي الشيخ محمد العطوي
 نزيل المدينه المنوره بالحسد لله وحده، والصلوة
 والسلام على من لا نبي بعده وعلى اله واصحابه اجمعين
 واولياء امته الا يوم الدين خصوصاً على من احاط بالمعارف
 واحصلها واستوعب الفضائل اذنها واقصبتها وارثه
 صلوات الله عليه وسلم في علمه وعمله وهادى الامه بقوله
 وفعله وهداه ودله مولانا الافخ وسيدنا الاكرم
 الشيخ محمد العطوي متع الله المسلمين بطول بقائه و
 اقر عيننا بالنظر الى وجهه الشريف عند لقائه في المعروض

عليه ان العبد الفقيه بعد ما اودع علبته العلية هو
فارق مسكنه السنه، ووصل الى مكة المشرفة وجلس فيها اقل
من شهرين ثم توجه الى بندر حيدرة قاصداً الى ارضه فغرونا
بفراق المحرمين الشريفين وتعين سفره على مركب شاهنشاه
مركب علي الثور متوجهاً على الله والمرجو منكم صالح
الدعاء جزاكما الله عنا احسن الجزاء ونحن انشاء الله تعالى
في كل زمان ومكان نذكركم بخير ونشكركم بلسان وجنان
ما نكتم احسنتم اليانا احسن الله اليكم وانفستم علينا
انعم الله عليكم وان شاء الله المستعان بعد الوصول الى
الديار والاوثان نوسل الكتب المطلوبة اليكم والسلام عليكم
وعلى من لديكم وكتبنا الى جناب المقدس قدس سره
الاتقان ايضاً الحمد لله وحده والصلاة والسلام على
من لا نبي بعده وعلى اله وصحبه وجزاه خيرا ما
بعد فالعبد الفقير الى الله الغني الهادي محمد سعيد الهند
العظيم آبادي يسلم تسليماً كثيراً كثيراً على من سب

اتا الله تعالى فضلا كبيرا، إجماع المعقول والمنقول الحاق
 للفروع والأصول هادي خير السبل وارث الأنبياء والرسل
 مجمع البحرين الشريعة والطريقة، مطلع القرين علم الظاهر
 سر الحقيقة المفسر للقرآن المبين بيان فصيح المحدث عن أخبار
 النبي لامين، باسناد صحيح، نزيل مدينة الرسول القرشي
 سيدنا مولانا واستاذنا الشيخ محمد العطوشي متعبنا الله بطول
 بقائه ومن علينا بحصول لقائه واجركم ياسيد ان
 والد مولاي الشيخ واعظ علي، مد الله ظله العالی متوجها
 الى الحرمين الشريفين وواصل اليكم ان شاء الله رب المشركين
 ورب المغربين ويوصل الى حضرتكم خمس كتب ارسلتها
 الى ربيع باريكم وجلتها هدية لجنابكم كلها مطبوعة
 بلدة الكهنق بخط واضح نستعلق محبة بهوش مفيدة في
 غايه التحقيق والستدق وهذه اساميهما شرح السلام للملاحين
 الكفوي شرح السلام للمولوي حمد الله السنديلي شرح هداية
 والمتن لاشير الدين الأبهري والشرح للصدر الشيرازي

الخواشي الزاهدية على الرسالة القطبية في تحقيق المقصود
 والصدوق حاشية غلام يحيى البهاري على الخواشي الزاهدية ^{بالمسؤول}
 منكم القبول والمأمول من عنايتكم التامة ان ترسلوا الي ما ثبتكم مع
 اجازة عامة والعبد المحتاج اشترى في مكة المشرفة نبذا
 من كتب الشيخ عبد الله السراج مقل الله ثراه وجعل الجنة
 منواه وفيها الزرقا في شرح موطا للامام مالك بن انس ^{رحمه الله}
 فعلى راحة واسعة الى آخر كتاب الصلوة الى شرح هذا الكتاب
 مالك عن نافع ان ابا هريرة قال اسرعوا بخنائركم فانما
 يؤخذ يرفقدهم من فمهم اليه او شر تضعونه عن رقابكم
 وانتمى اتمامه فنسئل منكم استكتابه من كتاب الزكوة
 واجرة الكاتب ومن القرطاس يسلم اليكم والدي وقطعة
 كتابي ما هي كبيرة وفي صفحاتها احد وعشرون سطرا وان
 تجمعوا وتبلغوا الي ان ينفعي في علم الحديث والسلام الله عليكم
 وعلى من لبداكم شيخ محمد درويش مطوف ^{تلميذ}
 من الله الرحمن الرحيم والصلوة والسلام على رسوله الكريم

وآله ذوى الفضل العظيم قبله افئدة الأجراء السالكين مسلك
 الصدق والسداد وكعبة قلوب الأخلاء الراغبين في المحبة والوداد
 دام ظلكم على رؤس المحبين ظليلاً ولا زال قدركم عند الناس
 جليلاً الرافتة الأثر بيلم عليكم تسليماً كثيراً ومجزماً
 إن هين تحرير هذه الصحيفة بالحنيد والعافية ويطلب صحتكم
 وسلامتكم من حضرة محب الداعين بالأدعية الوافية بإسديتكم
 لو شرحت آلام فراقك وصرحت بالهجاب نار اشتياقك لشوق
 كبد القلم عند تفريجه واحرق القسطاس حين تحريكه
 يضطرب وتلبي في مقارفتك اضطراب الحيتان عند فقد الماء
 ويهمل عيناى عارضاً مطراً من كثرة البكاء ولما كانت
 مصائب البعد والفراق لا تعد ولا تحصى رأيت الأعراض عن
 ذكرها أولى واخرى ثم أياها الأفع المعظم واللبيب الحكيم
 ان وقع مني قصور في خدمتكم فالمامول من كرمكم العفو والصفح
 كما يقتضيه شأن الكبراء على حسب القول المشهور عن
 الكبار العطاء وعن الصغار الخطاء فانظر الى بعين العناية فانك

في محاسن الاخلاق ومحامد الاوصاف باقضى الغايه وقد
 ارسلت قبل هذا كتابا اليكم والسلام عليكم وعلى من لا يكره
 بنو لوى عبد الكريم مرحوم مرحوم شدة يا من تيم قلبي بحبه
 زاد الله في عمره ولبه اسلم على عليك وفوا دي للديك اليوم يوم
 الثلثاء وصارت جبال صبري بهر لبه هباء مبثا فلا تخشني يوم التعطيل
 من لقاءك فالعب للمسكين كل يوم في دعاء طول بقائك +++
 نامه که در خواستگاری از طرف بعض اقارب قلمی شده
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي امرنا بالنكاح
 لبقاء النسل ونيل النعيم والصلاح والصلوة والسلام على
 نبينا وحبينا سيد الملاح على جسدك في الاجساد وعلى
 روحك في الارواح ما اذن مؤمن من صلواتي وحي على
 الفلاح وما سبعت الهائم وخرت العنادل بالماء والصبغ
 وعلى آله واصحابه والتابعين رضوا الله عنهم اجمعين
 امين نامه که خامه کرده بنیاد * توفیق قبول روزیش باد
 طغرائش بنام پاک خالق ارض و افلاک که آدم را از خاک آفریده

مسجود ملائک گردانیده باز بر اے استیاس آدم حوا زوج
 اور مخلوق ساخته ہر دورا با ہم بیک ازدواج در کشیدہ
 و از ایشان ذریت بسیار پیدا کردہ و ذکور و اناث بشمار بوجود
 آورده خلقکم من نفس واحدہ و جعل منہا زوجہا و بیث منہا
 رجالات کثیرا و نساء مشاطہ قدرتش عارض عروس گل را
 بغازہ آب و رنگ آراستہ در تن و پیرا ہنش عطر بوے خوش
 مانده تا بلبل دل از دست دادہ بخواستگاری وی برخواستہ
 بصد زبان و ہزار داستان نغمہ سنج ذوق و غزل سرای شوق
 گردیدہ خلقنا حکم از و اجاء آیتی ست از قران احسان او
 و آیتہ وانزلنا من السماء ماء فانبتنا فیہا من کل زوج کلم
 کلیمت از گلستان اتمنان او محمد عبد بی را صلی اللہ علیہ وسلم
 بر اے ہدایت ما مبعوث نمودہ زہے رسول مقبول کہ او تعالیٰ
 شانہ خودش والی عقد نکاح او باز نیب گردیدہ زوجنا کھا
 فرمود اللہم صل علیہ و علی الوالہ و اصحابہ و از واجبات
 امہات المؤمنین و ہر یک و سلموہ اما بعد بر را اصابت انما

اولیٰ الباب روشنترا از آفتاب است که بقاسے نسل بنی آدم و
 منتظام امور عالم صلاح معاش و معاد و نبل مقصود و مراد حصول
 جزوت و یگانگی و زوال اجنبیت و بیگانگی تکمیل محبت و و داد
 و تحصیل قرابت و اتحاد تمهید قواعد دوستی و تجدید مراسم کجبتی
 کرم بازاری نشاط و خریداری متاع عزیزان بساط
 سلامت زندگانی و سعادت جاودانی همه منوط و مربوط بامر
 جلیل القدر مناکحت است نظر برین مصالح و حکم خدا عزوجل
 از وفور لطف و کرم در کتاب مجید و فرقان حمید بنکاح حکم نموده
 قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء و رسول کریم علیہ
 افضل الصلوة و التسلیم مناکحت را سنت و تارکش را طاعت
 فرمود قال النبی صلی الله علیہ و سلم المنکاح من سنتی فمن
 رغبت عن سنتی فلیس منی پس کدام امر افضل از امثال است
 العالمین و چه چیز بهتر از اتباع سنت سید المرسلین است بمقتضا
 این مضامین مصداق آگین است و از حسنات هم المرءین خاکسار
 بیچ میرزا کن الدین حسین استبغی الله علیہ نعمتہ فی الشانین

بجناب رفعت آب مجمع اوصاف منبع الطاف کمال محاسن اشفاق
 متمم مکارم احسلاق ما رفرت عین الحیوة خلقت و وفاء منحل
 صافی صدق و صفاء نور صدقه دانش و بینش بد نور حدیقه آفرینش
 مستنشین بارگاه حباه و جلال آریکه ار اسے ایوان دولت و
 اقبال منعم بوستان نعمت اطعی بدر شمع ابر رحمت غیر تمام گوی
 دریای غر و شرف بقیة السلف و حجة الخلف مامر علوم عالم فہوم
 ذوالمفاخر و المناقب مولوی عماد الدین ارتضا صاحب علمہ اللہ تعالیٰ
 و البقاء و اسے درجات العلی رقاہ سپس گزارش سلام متناہیام
 ملتسم سہت کہ منتھائے تمنائے نیاز مند و غایت آرزوی من مستند
 ہمین ست کہ جان عمر بر خور دار نجستہ اطوار فرزند لبند قرۃ العین
 برادر زاده ام بدر الدین حسین را کہ انوار سعادت از چین نور کنیش
 لامع و تابان و آثار دولت از ناصیہ حال ہمایون فالش طناسر
 و نمایان ست بفرزند ی خویش در آرزو صبیہ رضیہ خود را بفرزندی
 من سپارند یعنی آن نونھال باغ سعادت را با بن محندر ہمسر
 عصمت و عفت پیوند از دواج دہند و بار منت بدوشش ہاشتہ ہونخوا

محمود علیہ السلام و آلہ و اصحابہ وسلم کہ لو ای اناسید ولد
 آدم و کلا فخر برافراشته با مر سدا پامهر تنا کجوا تکثر و افاینے
 اباهم یکم الام یوم القیمة همت والا نهضت بر تکثیر
 است بابرکت گما شسته ۵ ۶ نگارے کہ رو بند حوران جنبت
 غبار دیارش مشکین فوائد ۶ ملیحی کہ جمعست در بزم وصلش
 فنون مقاصد صنوف مآرب ۶ فصیحی کہ درج ست در رج لعلش
 رمور نواد زکات غرائب ۶ و دامن امن گلہاے سلام
 و تحیت و چمن چمن ریاضین مدح و منقبت زیب جیب محفل خلد شاکل
 مجمع فضائل و منبع فواضل موسس اساس خلعت و و داد و مشید
 ارکان محبت و اتحاد رنگ و بوی گلستان دوستی و یگانگی آب و
 چمنسان دانش و فرز انگی چشم و چراغ دو دمان فضل و کمال
 ممتازین الاقران و الامثال زینت و سادہ افادہ و تعلیم مولوکی
 محراب ارسیم صاحب ذہن ثاقب خصہ اللہ تعالیٰ بکرم العطا یا
 و المواہب باد آما بعد امیدوار رحمت کار ساز از لے و اعظم علی
 حامد اللہ بلطفہ الخفی و البلی و اضع ضمیر منیر میگردد اند کہ نامہ رنگین

این اشعار از مولانا
 جامع است قدس سره
 در تالیف

رشک بھار و خط مشکین عنبر بار کہ ہر سطرش عقد لال و ہر لفظ دژ شکار
 از جوش محبت مالا مال بود در ساعتیکہ جهان و جہانیاں را صدای
 خوشدلی و خرمی دادہ بودند و در باسے سعادت بر روزمان و
 زمانیاں کشادہ آغان کشش چہرہ شاہ حصول و حنا بند دست عروس
 وصول گردیدہ خاطر را را ہمدوشن جہان جہان نشاط و دلہارا
 ہم آغوش عالم عالم انبساط گردانیدہ شنوی خط مشکسا نامہ دلربا
 نگار تمنا بہار وفا چنان جلوہ گر شد پیش گاہ کہ بر چہرہ سادہ
 رلف سیاہ و سطور دلا ویرگیسور و مضامین اشارات ابرو و حور
 نقطہ بر رخ صفحہ خال سیاہ و خط سرمہ گین سرمہ بخش نگاہ تقریبیکہ
 بنونہال باغ اقبال عزیز حمیدہ خصال مولوی واعظ الدین حسین
 اسعد اللہ فی الدارین دران نامہ مودت شامہ مرقوم بود
 بصواب دیدمہ قارب و اقربان بر منضمہ اجابت قبول قبول
 استحسان نمود بارک اللہ لنا و لکم آمین و آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب العالمین جناب مولوی انور علی صاحب
 وقبلہ مرسل شدہ جناب فلک اتساب خدام ذوسے الاعتراف

این خط مشکسا نامہ
 عظیم و نیکو گوئی
 است و تحقیق
 از جناب مولوی انور علی صاحب

قبله و کعبه دین و دنیا مدد الله ظلہ العالی بعد از تسلیم و کورنش باید
 رسانید که بخانه شیخ فضل علی صاحب قبله و اقمه صعب قیامت زرا
 و حادثه سخت جانگزار و نموده شمع که روشنی بخش آن کاشانه بود
 از صدمه باد اجل گل گردید تا سیه خانه کورنش برده شمع بر مزارش روشن
 کردند چنانکه چادر نور در آن خانه می گسترده شنیدن پیام مرگ
 خاموش گشته زیر دامان کفن کرده چادر سے بتربش گسترده یعنی
 تنهی صاحب که خدا از گناہان شان در گذرد بست و چشم حجادال او
 قبیل از طلوع صبح چون چرخ سحر و دایع بزم اجاب گفت قرآن
 و دوستان را بروز سیاه نشانند افسوس که این نونہال بہتان
 صدق و سفا از جنائے تیشہ اجل زود از یاد آمدن و حیف کہ عمر این بہر
 اہل و فاق و وفا بشتاب تمام تر بسر آمدہ اناللہ وانا الیہ راجعون
 چون دنیا با خطر گذار گشتنست باید کہ با اختیارش گذارند
 رفتن باید با خطر است + بر غیر با اختیار بخیندہ میخواستم کہ
 شخص برسانیدن این خبر قیامت اثر در آن حضرت روانہ نمایم کہ
 ہر سر از نامہ فیض شامہ بدست عجب کسک اشرف نزل ارزانے

داشته بهر پایه مبارکات و افتخار گشت مبلغ مرسل رسید حسب الایما
 بعمل خواهد آمد بدرک نادریستی مزاج مبارک تشویق بنماط
 پیدا شد شفای عاجل از شافی مطلق با بول سبت زیاده حد اوب

ایضا بنجاب مدوح و رسید چه مرقوم است

بر دو سبجه عقیق و سنگ سفید عنایت فرموده ملازمان رسید پسند
 طبع هر یکی افتاد سبحان الله عجیب تسبیح دلربا که اگر بر همین در ابد است افتد
 بتسبیح خالق اکبر زبان کشاید و زنا گشته بخلقه اسلام در آید
 رشتماش چون تار زلف سلسله مویان کند دلها و دانهایش
 چون دانه خال گل رویان دلرباست اگر مرغ دل زاهد سیر این
 دام و دانه شد بجاست هم دست آور پاک امنی زاهدان است
 و هم زیب گلوی زندان دانه از خوش اسلوبی رشک گوهر
 غلطان در غلطیدن و از کمال آبداری غیرت اختر تابان در خشدین
 لعل لب خوبان رنگ از عقیقش دام گرفتند و در دندان مجنون
 صفا از سنگ سفیدش مستعار خواسته بکمی راد آنها چون اشک
 خون و دیگر که را مانند سرشک سیگون زبان قاصر بیان بذر

او صافش کلیل است و بالاتر ازین چه وصف است که برای او کار
 رب جلیل است و انا نکه دل بیاد الهی می نهند ساعتی از دستش
 نمی دهند یاد ده خدا ذوالخلیل غافر الذنوب است و از ان مرغوب
 طبایع اهل قلوب است مقبول دلها کس اگاه است که بعد دهان
 در تهلیل و تکبیر آله است اکنون توفیق از خدا میخواهم که لیم نذر
 او تعالی گوید و از یاد غیر خاموش و دلم بیادش مشغول و ماسوا
 او از خاطر فراموش باشد بنجاب مولوی امان علی صاحب
 قلبی شده جناب مولوی صاحب قبله خلوص اندیشان ملا دنیا
 کیشان نهیل رفته ای بی پایان منظر الطاف نمایان دام مجده
 پس از پیشکش کردن تسلیم و نیاز عرضه دست که درین ایام حجت
 فرجام که جهان را اصلاحی عیش و طرب داده اند و ابواب سوره
 سرور بر رخ دلها کاشاده خبرت داشت اثر تولد مندر زندار جند آن
 سلاله اکرام سامعه افروز گردیده پرده گوش چون پرده ساز
 پر از نغمه نشاطه گردانیده باستمع این خبر دلها کس دوستان
 چون غنچه از نسیم و آشفته و خاطر احباب از غایت انشراح صدان

خنده بر شکفتگی گلها زده صد شکر که در افق فضل و کمال نیر اقبال
 تابان گشته و احمد لند که بر اوج شرف و کرامت اختر سعادت نمایان
 شده نازک نهالی از بستان عالم وجود سر بر کشیده از صرصر حواد
 محفوظ باد و تاج گلی در گلستان جهان دمیده آسب خزان بنیاد
 فقیر داعی بشنیدن این مرده واجب السجده اولاد و گانه شکر
 در حضرت آفریدگار بجای آوردم ثانیاً دست نیاز بدعای ترقی حیات
 این فرزند گرامی بدرگاه هوش دراز کردم و پزطا بهرنت که از دست
 به چو منی چه بر آید هم خبر آنکه بصدق دل دعای بکنند چون دسترس آنم
 نبود که لوازم کجبهتی و یگانگی که از قریبان و دوستان درین چنین
 تقریب لظهور زنی آید بعمل آرم لاجرم بعضی خلوص متلبی قطعه
 چند متضمن تاریخ این ولادت با سعادت نظر کرده بدیه خدمت
 شریف میکنم هم که قبول افتد زهی غرض شرف : اگر چه پدید آنم
 که افضل الشعرا جناب قاضی محمد صادق خان اختر کفالت اینکار
 هم کرده باشند اما اخلاصیکه با جناب داشتم داعی بران شد
 که فقیر بجای بهم آنچه در بساط خود دارم پیشکش جناب بنفیس کنم

همینم بس کج داند ما صرویم و که من نیز از خریداران اویم و اگر از
 نام خلف از جنم و تاریخ ولادت اطلاع یا بم ماده تاریخی مناسب آن
 بهم رسانیده شود ان شاء الله تعالی زیاده چه عرضه دهم
 دیدار این فرزندان و بلند روزی باد ایضا پنجاب مسدود
 مرقوم شده جناب مولوی صاحب سلاله اگر من تقاده اما ظم قبله
 نیازمندان ملا و مستمندان دام مجسم پس از اهدا به پیغمبر
 که بوی اخلاص بشام پوشناسان رساند و اتحاف تحفه نیا از یک
 گلهای اختصاص بدلهای دوستان و مانند عرضه میروند که همیشه
 بهجت طراز و مفاوضه دل از غم پرداز مشعر از شرده واجب السجده
 تولد فرزندان از جنم زاد اسنی عمره در زمان مسعود بور و نشاط
 اندود ابواب سور و سرور بر رخ دل مهور کشود و مسرت بر مسرت
 و بشاشت بالاسی بشاشت اقر و خداوند کریم این پسر پلین اختر
 راصد و بست سال عمر کرامت کناد و نام نشان آن والاد و دمان از
 او و از اولاد امجاد او زنده جاوید باد آمین یارب العالمین ماده تاریخی
 صوری و معنوی مشتمل بر روز و تاریخ و ماه و سال ولادت پسران

بدست فقیر افتاده که اثر او در سلک قطع انتظام داده بدین خدمت
 شریف و پیشکش جناب بنیف میکنم بر قسطا سے علی صده از نظر
 خواهد گذشت و نام تاریخی منی از سال ولادت که هزار و دویست و پنجاه
 و هفت است در نامها متعارف مانوس نیست بیشتر در سیلاد برادرزاده
 درین امر شکر تمام و سعی تمام کرده ام اما ره بجای نرسانیدم باز
 حسب برموده جناب سامی که واجب الامثال میدانم عنان باد پاس
 خیال بابین ادی منقطع گردانیدم ^{سیند برالدین حسین}
 مشتمل بر صد و سیلاد برآمد اگر پسند افتد فرزند و لبند را بابین اس
 مستقر مانید و گرنه بنام دیگر که پاک از تکلف باشد بخوانند
 لقبش مشعر از سنین سیلاد را غیب جان یا نستم و در غمغمی گفتم
 قطعه بر غیب جان ملقب و از آن شد که جان را غیب سو آن جان جان
 زید ملقب که شد مرغوب جانها + غلط گفتم که جان را غیبان شد
 چو افتاد این لقب آن خوش سپر ^{هم از وی سال سیلادش عیان}
 ملازمان بر نام که خواهی نهند اما این لقب از فقیر ماند خدا در عمر او
 بنیز آید آینه را اگر او قاعله خواست را غیب تخلصی هم مرغوب است

زیاده نیازست و بس ایام بکام باد بخدمت مولوی غلام امام
 متخلص شهید نوشته شد منظم صفات جمال مجمع اوصاف
 کمال، کریم الاخلاق، عمیم الاشفاق، سخنگوی و سخنران و سخن
 شناس، مصداق کامل خیر الناس الفعول بالناس، صدر نشین
 مسند غرت و جاده وفقه الهدی لایحیه و یرضاه دلی گوش بر عرض فقیر
 سر ابا معصیت محمد سعید حسرت مسلح الهدی باله و انفس حاله و ماله
 نضت و مضامین اخلاص آگین این عریفه را بنحاطه ناظر جا دهمند
 که را تم آتم که سخن حسن خلق بندگان است و سوز جز حایل لطف و
 و بجوی ملازمان دل از دست داده عنایت اتفاق است و بدان
 افتاده محبت و وفاق بهجور حضور شفقت ظهور است و حضور ذوق و شوق
 حضور اولی سلام و تحیت بخدمت با رفعت میرسد، سلامیکه از
 سر اخلاص است و تحیتیکه خاص انخاص ثانیاً نما و دعا در غیبت
 و حضور ان محب با صفا میخواند ثانیاً که از زبان خاموشی است
 و دعا یکبار با اجابت مهبی هم آغوشی ثالثاً از دور یک
 خدمت عالی در جت آه و ناله میکند آهیکه سینه سوز است و ناله

که انشای فرور را بعد از شرح مدعا حریف نیزند شکر حبیب که بلسان
 اکبر است و مدعا سبکی که جاری بر زبان قلم شکسته رقم که فقیر وقت
 شب از خدام عالیجت نام تقدیر خفت بگفت آورده سباج با قافله
 اشک و آه همسفر و همسایه طی مسافت و قطع منازل گردید
 در زمان شش روز مع الخیر و العافیه یازدهم ذیحجه بمنزل مقصود
 یعنی کانپور رسیدم و چهره شاهد آرزو در جمال باکمال مولانا الا
 استاذنا الانعم حق آگاه جناب شاه سلامت استاده خواه دیدم
 احمد مد علی ذلک ثم احمد مد فاما یاد عنایت سامی چاکه بادل معجور
 میکند و حسرت مجتهدی گرامی چه شتر با که بخاطر من می شکند در اثبات
 راه که جز طی مسافت که آنهم بی پای خودم نبود کار نیست و نشسته
 غزلهای عاشقانه آنجناب در سر بود و از شوخی منماید شعرا آبدار
 صد شتر در جگر و با مخصوص یاد غزلیکه بر عینندل شیخ المتاحسین
 شیخ محمد علی حسنین که مطلعش این است در کوی تو نقش قدمم
 حالتی نیست به بر خاستنم نیست با طاقم نیست به از کفک بلاغت
 سگ ترا دیده زیاده تر ناخن بدل میزد و اینم محفوظ خاطر بود

که ملازمان فقیر بجا به راهم تکلیف و نگرورین زمین داده بودند اگر چه
 در اندام بعد کم مشقی و بیعلا فکی بچسبند و دیده بودم و خود را بسبب
 اجنیت و بیگانگی ازین امر کیس و کشیده بغض آن اشعار یا بجنس نجات
 و اتفاق مصرعی چند دران زمین بخاطر مگذشت و رفت هر رفته
 شعری چند بهم رسید و آخر کار بغض طبع و مقطع غزل مرتب گردید
 اشعاری که هر مصرع آن با مصرع دیگر چون معشوق سرایاناز بعا شق
 همه تن نیاز ناموافق و غزلب که هر بیت آن خانه ایست خراب
 گشته بادل شکسته عشاق مطابق افتاده اما چون ملازمان بقا ضا
 محبت و وفاق یا بمقتضای حسن اخلاق کلام سب نظام فقیر را
 می پسند بر مصرع سعد شیرازم نظر است هم بر عیب که سلطان پسند
 هنر است و لهذا بر قرطاس جدا گانه نوشته می فرستم چشم که
 بنظر اصلاحش دیده فقیر ابر معائب و قبائح آن مطلع خواهند فرمود
 یا خود بطور مناسب تصرف خواهند نمود که شعر فقیر از جناب است
 هر چند فیما بین نسبت فر و آفتاب است و اگر احیاناً در نفس الامر
 حسن داشته باشد تا انرا فیض سخن پسندارند و بچسبند ان ازین

فن بیگانه بخت و اجنبی محض شمارند فقیر خود پیشتر گفته ام که شاعر
 پیشه من نیست نه شاعر نیم و شعر ندانم که چه باشد من مثنوی خوان
 دل دیوانه خویشم و شعری چند در زمین دیگر بخواست از طبیعت
 بر آمدن بخت که بر وز عید الضحی که گرم ره نوردی بودم مصرعها
 و شعر با بنحاط سرم میگذاشت بعد اتمام غزل بقید تحریرش در آوردم
 که انهم بر جان فرط اس مرقوم است و حقیقت هر چه هست از مبد
 فیاض است و فقیر سفیر محض هستم در پس آنکه طوطی صفت داشته اند
 هر چه استاد ازل گفت همان میگویم من اگر خارم اگر گل چمن آرا هست
 که از آن دست که می پروزم می رویم اکنون شتاق اشعار آبدار
 آن بیگانه روزگارم و چشم براه انتظار مر جو که حسرت در اوقات
 شریف رواداشته حرفی چند در جواب این ربیع اخلاص در بیغ
 ندارند و بفرستادن غزل عدیم البدل سابق الذکر که هنوز باوصف
 محفوظ نبودن شعر از آن حلاوتش از دل نمیرود بار منت بدوش
 راستم گذارند زیاده برین چه عرضم و هم ایام بکام و دشمن بدروز
 تیره سر انجسام بدین سهام الام باد

بجناب مولوی سعد الله صاحب رقمی شده ۴۴۵

رباعی لراقمه

این نامه که میکنند نگارش خانم	از پیچیدان لبناضل علامه
باشد که بمعرض قبولش افتد	وز لطف رقم کند جواب نامه

مخدومنا و مطاعنا جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول بنام
فکر ساعده کثای مشکلات قائق بدست طبع موشگاف
نقاب کش خفا از وجه حقائق، متع الله المسلمین بطول بقائه السلام
علیکم و رحمته الله و برکاته آمینت تخفه که از سر صدق و اخلاص پیشکش
مخفل شریف میکنم قرین اجابت و قبول باد و تمنای لغای شرح
اتمنای ملازمان گلچویم چه قدر باست احسن شوقا الی دیار بقیت فیها
جمال سالی که میرساند از ان نواحی نوید لطفی بجانب حال و رود فقیر در
خراب کانیور غالباً بالاجال بسبع شریف رسیده باشد تفصیل آنکه خبر ابتلا
حضرت شاد نذر محمد صاحب بسط الله علیه بعد از رفته فالج که خاکسار
را بجناب مدوح عقیدت تمام هست شنیده هیز دهم ذیقعدده از
وطن مالوف رخت بسفر بر بنتم و مقتم و کچه در اینجا رسیدیم در حقیقت

عنان اختیار بدست قادر مختار است هر جا که می برد میر و بیم و هر سو
 که مید و اند مید و بیم سه رشته پُر از مایه بدست گیر است ؛ کاغذ بادیم
 صائب اختیار ما میسر ؛ این نیز جبارین معنی جباری است ؛ ذکر جباری
 برای زاری است ؛ چون حال بجاری جنابش به صاحب بر همان
 منوال است ؛ والد ماجد را اندک علیل گذاشته آمده ام و هنوز
 علیل اند ؛ تعجلاً قصد معاودت وطن دارم و رشتن لکن با وصف
 اشتیاق تلافی آن عالیجناب و دیگر اجاب خلت انساب بحسب ظلم
 نمی تواند شد ؛ والله عالمی امره ولكن اکثر الناس لا یعلمون از بدو
 ایام مفارقتی یومنا ؛ بلکه در مدّة العزّ کما فی فقیر را بجزیر قریب
 کریمه نواخته اند ؛ با آنکه خاک ساز نامه انکسار مشتمل بر حالات خودم غایب
 سائحه شکستن با از وطن مالوف ارسال داشته در جوابش هم دست
 و قلم رنجه نظر نمودند بر حال خودم قیاس میکنم که چون این فقیر با همه بی شکیلی
 در آخرین امور تقصیری و تاخیری هم میزند تا بان مرآه فضل که مرجع
 انام و حاجت روائی خاص و عام اند و اشغال کثیره از تدریس عافتا
 و غیره جا از بدو رسد کفنی باشد شهید ؛ که مراد او خواستی نیست

خبر رحلت مولوی نصیر الحق رحمہ اللہ تعالیٰ کے گوش ملازمان رسید
 باشد نسبت و ششم شوال داعی حق را الیک اجابت گفتند انا
 بتدو انا الیہ راجعون دران دیار نرسد گے از مقتنات روزگار بود
 غفر اللہ لہ و لجمیع المسلمین انہم کہ قول مانوس نوادر البیان بر اقصیٰ
 نویسانیدہ اندیاند در صورت اولیٰ فرستادنش در اینجا نزد داعی از
 ارسال آن بعلیم آباد آسانترست والسلام خیر انختام ۴۴

ایضاً بجناب ممدوح رقمی شدہ

زگر یہ مردم چشم نشسته در نوبت
 بہین کہ در غم تو حال مردمان چونست

دامن دامن گلہای تحیت ثنا و دستہ و دستہ ریاضین سلام دعا
 ثابترم والای محندوم انام زبدہ علماء اعلام فاضل کامل
 افضل اقران امانل یاد فرمای نیازمندان قدر افزای مستندان
 لازالت شمس علومہ طالعه و انوار معارفہ ساطعہ ساختہ بعض
 مطلب مبادرت می نماید کہ ہنگام اقامت کانپور نامہ مشکین سطور
 پاسنج عریضہ نیاز شرف وصول کرامت فرمودہ بود اما بحکم قضا
 و قدر بعد چند روز از ان حضرت مرشدی شاشہ نذر محمد قدس البیت

که سبب رفتنم بکامپوزات با بركات آن مغرب درگاه الهی و باعث
 اقامت آن مقام وجود با وجود آن داناسے رموز حق آگاشی بودا
 نی البیک اجابت گفتند و در کج مرقد خطاب مستطاب نم کنوتم
 العروس شنیده براحت خفتند انا لله وانا اليه راجعون و قلت

سنة تاريخه ربا ع آن نذر ع شد مشه قبول خدا تاریخ وفات گشت شیخ عرونا	شیخ عرفا قبله ارباب صفا چون نقل مکان کرد ازین دنیا و این عا دة شب یازدهم
--	--

از شهر ربیع الاول شب پخینه واقع شد بعد از آن فقیر بتاریخ
 بست و پنجم آگاه روانه وطن شدم و شانزدهم ربیع الآخر
 بسکن ماوای خود رسیدم چون در این مدت شیراز جمعیت خاطر
 پریشان بصورت کتاب مجرا گنجینه بود و اوراق مجموعہ دل صد
 پان بزنگ برنگهای موسم قدان از هم ریخته در جوابش انهم
 تقصیر و تانیر بکار رفت امیدوار عفو و صفا است شکر دست و قلم
 ملازمان بکدام زبان و بیان کنم که من چه پسر انواخت و جوف
 عنایتها بنده گان چنان توانم کرد که خاک ساز امور و التفات

ساخت اندکشان چنانکه آن سرآمد فضل را در علوم و ارث سید الانبیاء
 علیه الصلوٰۃ والسلام گردانیده از مکارم اخلاق آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم نیز خطی و افرنجشیده خذف پانچ چند گرد آورده دست فسر
 نارسا ارسال میدار و اگر فیض قبول یابد چه عجب که در سلک آلای
 ایدارش منطوم کمینند و اگر زریب اصلاح پذیرد و دور نیست که جوهر پیا
 سمن بجوهر شاهوارس موسوم نمایند زیاده زیاده ذات خوش مشفق
 همیشه مفیض خیرات و اوقات با برکات همه مشغول طاعات و حسنات
 با عرض دیگر آنکه تفسیر رکوع اول سوره بقره از تفسیر معالم التنزیل نویسنده
 بلغ غایت نامه لطف خواهند فرمود رقعته که بمقریب
 کتب نشینی برادر زاده ام محمد امین بر آتقسیم در استر با
 و احب نوشته شد باسم الله خیر الاسماء رباعی لراومه

ای نام خوشت و در زبان همس	آرام دل و راحت جان همس
هر چند نشانت بیان پیدایت	از تست ولی نام و نشان همس

بنام خداوند لوح و قلم که در کتب انشای حمد بجدش مبره او بیان
 بلغ بیان را بنطوق و لو ان ما فی الارض من شجره

أَفْسَلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِمْ سَبْعَةَ أَنْجَارٍ مِمَّا نَفَقَاتُ
 كَلِمَاتِ اللَّهِ مِنْ قَلَمِ الْكَلْبِ حَبِيبِ دَرْدَانِ سَبْتِ وَجَمْعِ نَعْمَتِ
 فِي نَهَائِشِ حَسَابِ تَحْتِ وَتَرَابِ مَحَاسِنِ بَنِ بَكْمِ وَإِنْ تَعَدُّوا
 نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَهَا وَرَحْمَةُ خَاكِ بَارِي طَهْنِ لَانِ رَحْمِي كَهْ لَوْنِ
 عِلْمِ الْقُرْآنِ آتِي سَتِ اِرَايَاتِ رَحْمَتِ اَوْدِ كَرِيمِي كَهْ كَرِيمِ كَلُوا
 هِمَا فِي الْاَرْضِ حَلَا لَطِيبًا صِلَا سَتِ بَرِخْوَانِ نِعْمَا سِي نِعْمَتِ
 اَوِ پَرْدَانَا سَخِرُ دَرِ دَرِ بَسْتَانِ مَعْرِفَتِشِ نَادَانِ تَرَا زِ طِفْلِ اِبْجِدِ
 خَوَانِ وَتَوْرِ ضَعِيفِ اِبْرَهْمِ رِبَا سِي مَادَهْ مَوْجِشِ سِرُوسَا مَانِ مِهَانْدَارِ
 سَلِيْمَانِ وَصَلِي الْعَدِي السَّبِي الْاُمِي مُحَمَّدِ وَآلِهِ وَسَلَمِ اَمَّا بَعْدُ نِيَا زِي سَنَدِ
 اَزِ لِي بِنْدَهْ وَاعْظِ عَلِي عَرَضَهْ سَبِي دَهْ كَهْ چُونِ تَعْلِيمِ وَتَرْبِيَّتِ اَوْلَادِ وَاحْفَا
 بَرِزْمَهْ هِمَّتِ اِبَارِ وَاجِدَادِ لَازِمِ وَتَحْتِ مَسْتِ بَقَارِ نَخِ بَسْتِ وَكَلِمِ مَاهِ مَبَارِكِ
 رَمَضَانَ بَعْدِ اَزِ نَارِ جَمْعِهْ تَقْرِيبِ اِسْمِ خَوَانِي وَكَلِمِ نَشِينِي نَوَادِهْ اِمْمِ بَرْتَجِي
 مُحَمَّدِ اَمِينِ سَرِزَنْدِ قَرِزَنْدِ مِ وَجَكْرِ كُوشِ لَبَنْدِ مِ مُحَمَّدِ جَمِيدِ بَارِكِ اَللّٰهُ فَيَهَا
 تَعْيِينِ بَدْرِ فَرِي سَهْ وَهَمِ بَدِينِ تَقْرِيبِ اَفْرِي بِ ضِيَا فَرِي كَابِرِ وَاجِبَابِ
 وَوَعْدِشِ اَقَارِبِ وَاصْحَابِ قَرَارِ يَافِتِهْ اَمِيدِ كَهْ بَرِزْمَهْ وَوَعْدِشِ مَسْمُوتِ

لزوم خیر و برکت محل افزوده بعد افطار صوم تناول باحضر بارنت
 بدوش خاک سازگزارند والسلام والا کرامت جناب مولوی مفتی
 سعد الدین حرم رقمی شده بسم اللہ خیر الاسرار والصلوة والسلام علی
 افضل الانبیاء دل را بنها نخواند دیدار فرستم این نامه بپرسته بداد فرستم
 قدح ارباب تحقیق اسوه اصحاب تدقیق حاوی علوم معقول و منقول کاشف
 غوامض سرور و اصول مہدی قواعد کارم خلاق مشید مبانی محاسن
 اشفاق مخدومنا و مولانا مطاعنا و مقتدانا دامت شمس عنایتهم طالع
 و انوار بدایتهم ساطقة اراضف العباد محمد سعید عفی عنہ تسلیات
 فراوان باشواق بی پایان پذیر اباد صحیفہ شریفہ و رقمیہ مروت
 لفیضہ باد و تانسخہ مطبوعہ القول المانوس فی صفات القاموس
 بدست کراست ہمدست حافظ مجتبی صاحب پر تو نزول بفرق
 غرت این عاکلت او یہ خمول انداختہ رہن غنتہا سی سبب غنتہا سائتہ

کز بر فاضل ہمیشہ ادیب و روان
 بجز مواج کرم ایر مطہر احسان
 جامع کل فنون کسبت زین ز زمان

قطعه چنان تالیف لطیف و چہ تصنیف
 اوی خیر سبل و ارث میراث رسل
 غیر ایش کہ بود مجمع اوصاف کمال

کرامت جناب مولوی مفتی سعد الدین حرم رقمی شده بسم اللہ خیر الاسرار والصلوة والسلام علی افضل الانبیاء دل را بنها نخواند دیدار فرستم این نامه بپرسته بداد فرستم قدح ارباب تحقیق اسوه اصحاب تدقیق حاوی علوم معقول و منقول کاشف غوامض سرور و اصول مہدی قواعد کارم خلاق مشید مبانی محاسن اشفاق مخدومنا و مولانا مطاعنا و مقتدانا دامت شمس عنایتهم طالع و انوار بدایتهم ساطقة اراضف العباد محمد سعید عفی عنہ تسلیات فراوان باشواق بی پایان پذیر اباد صحیفہ شریفہ و رقمیہ مروت لفیضہ باد و تانسخہ مطبوعہ القول المانوس فی صفات القاموس بدست کراست ہمدست حافظ مجتبی صاحب پر تو نزول بفرق غرت این عاکلت او یہ خمول انداختہ رہن غنتہا سی سبب غنتہا سائتہ

مفتی شریع متدین نادی راه ابقان	ثالث سعد و شریف اهل و روح
چکنم شکر چنین لطف من همچو پیمان	تخته آمد بر مخلص دیرین حسرت
قول بانوس صفاتش همگی گردین	بود قاموس کتابی همه انلاق روز

این قطعه حسب حال با صدق مقال منظم آوردم و بزعم کتاب خودم عنایتی
 ملازمان بلکه بر صفحات خواطر ناظران ثبت کردم کتاب جناب استاذ
 مولوی ابوالحسن صاحب را و آخرش بیان که زمان وصولش بود بحباب
 شان ارسال داشتم و محبت قاصده خود را بباطال نسخه مقبوضه خود برگردانم
 آخرین بر سعی بلوغ بندگان که با وصف صغیر حجم این کتاب مهلت قاموس
 و محاسن را جامع آمده جز آنکه اندر عنایت خیر اجسنزاده و هر چند اراده اسباب
 عزیزساز بشکر این سوخت غلظت عظیمه که بری با استعمال تمام داشتم
 لیکن حال پر اختلال خود چه نوسیم از امر روز افزون او از فردا پس نشود
 می افتاد تا آنکه بعد ماه صیام حقیر را دور و سپرد بیجات علاقه خود پیش آمده
 رشته بر و از ما کینت سرت دیگر است * کاغذ یادیم صائب اختیار ما سرت
 سخن از کجا بکجا میکشد دل پر از پوسه ها و مهر بر از هوا با داده جگر
 روان و خاطر بهر خواهش دوان که کار ما چندان تمام رسد و جمله حاشام

بجارت و بار و بوی آنجا بخرید
 در حالت صدرا انوار با عجب
 در این کتاب از خودم و از
 در این کتاب از خودم و از
 در این کتاب از خودم و از
 در این کتاب از خودم و از

نسخه و بهر سلام
 فرمایند با درود
 خادمه تلفظ خانم
 اطلاع باشد و ام
 تا از بیخوش
 زنده اند الفنا الفان
 بنده مطهران
 بختواران
 سلطانی

وافوض امری الی البدان امد بصیر بالعسب و بالجملة نصف اخیر فقہ
 از ان سفر بخانه مراجعت نمودم و ہنزدہم فی الحجہ عنایت نامہ آخری
 ورود فرمودہ مورد مباہاتہم نمودہ استفسار از حال حافظ عبدالمجید
 حافظ عبد القادر صاحب کہ فرمودہ اند چند روز قبل قطعہ نوشتہ پر
 شان نیز دریافت احوال شان آمدہ بود کہ جو ابش تبلیغ یافت
 حافظ عبدالمجید این بار در ماہ رمضان یا قبل یا بعد از ان ہا بند
 ملاقی و مجتمع نشدند و نہ از خانہ شیخ احمد مرحوم چنانکہ پدرشان
 در رقمہ خود ایمائی بان کردہ بودند سراع اقامت ایشان پیدا شد
 بعد ازین آنچه تحقیق خواہد رسید بعرض والا خواہم رسانید از
 حال قاری سراج الحق صاحب مطلع خواہند کرد و عند الملاقات بخند
 شان و خدمت حافظ فیض محمد صاحب کہ بتعلیم اطفال در حضور بودند
 سلام بشوق تمام گفتہ شود زیادہ نیازہ بخدمت مولوی
 سید عبد اللہ صاحب بگرامی جناب مستغنی عن الالقاب
 مخدوم و مکرم مجدد و منعم فاضل بلبعی و کامل لودعی جامع علوم
 معقول و منقول کاشف و قائل فروع و اصول مشہد سانی مکارم

احشاق مهد قواعد محاسن اشفاق زبیت برکاتهم وضوع عصف
 حسنا تم از خیر سر با تقصیر محمد سعید عفی عنه بعد اهدا هدیه تسلیم هزاران
 توقیر و تعظیم کشوف خیر مهر نظیر باد که نامه نامی و صحیفه گرامی
 مخلو از مضامین محبت داد و مال مال از لغو و غلظت و اکایا زده
 ایماه اشعه نزول بساحت وصول انداخته دل اخلاص منزل
 را پر نور و ضیا ساخته آنچه از فساد زمان و زمانیان و شورش و کوشش
 بعضی کسان در برهمی نظم و نسق دین متین رقم زده کلک صداقت
 سلک گردیده است و درست است صدق است و رسول به در الاسلام
 غریبا و سبعا و غریبا فطوسه للفر بار افرین بر کسانیکه درین وقت
 پای استقامت بر صراط مستقیم فشرده بدفع این رنر نان میگویند
 هر چند این بچندان استعدادیکه داشت زیاده بر استعداد
 طفل مکتب نبود و آنچه بود اکنون انهم سبب عدم اشتغال مکتب
 و درس و تدریس و حقوق امراض و اسقام و هجوم غموم و آلام منفقود
 با اینهمه در افتال امر شریف تصور روانمیداشت لیکن آنچه
 درین شهر از فتن و محن رفته از غایت اشتها در پرده اخفا و استتار

نیست حکم و بهم که سلطانش بر بچو من ناقص العقل ظاهر و با هرست عاقبت
 در جمول و گننامی و نامرادی و ناکامی دیده خود را ازین قال و مقال مستحفظ
 و قنوی بر اکثر مسائل کیو کشیده دم تو میماند و تقویض امور بر تقدیر رب
 قدر نموده و المستعان علی ما تصفون میخواند امیدوار عفو و صغح مست
 این نه جبر این معنی جبارست و ذکر جباری برای زاریست؛ زیاده نیا
 بجناب مولوی مفتی سعد الدین رحمة اللہ تعالی نوشته شد
 در حضرت بابرکت مولانا جامع علوم معقول و منقول کاشف
 مسائل فروع و اصول بگانه آفاق علامه عصر علی الاطلاق کریم
 الاخلاق عمیم الا شفاق دست فیوضهم و بر کاتهم پس از الوف
 سلام بادب تمام عرضه میدهد که هر چند امید حصول دولت تلافی
 و اجتماع نظر بظاهر در غایت انقطاع است لیکن بکلم المر مع من احب
 معیت باطن همه وقت در همه جا هم القلب علی بابک لیل و نهارا
 خبر قدم ملازمان بگلگته بعد مراجعت بر ام پورا از زبان مردمان شنیده
 حسد تعابدل فرایم آمد همانا که در ان منگام نزول عظیم آباد از مرکب
 ریل مقتضای حال و مقام نبوده باشد یک نسخه دیوان جناب غفران

لباس مولوی انور علی یاسر حمہ اللہ تعالیٰ کہ در کانپور منطبع شدہ
 بدست مولوی محمود عالم صاحب برای یادگار در حضور خدام و اہل
 ارسال کردہ ام غالباً ایشان رسانیدہ باشند طبع آن بسبب
 حقیر در امکان و عدم اہتمام واسطہ بدان خاطر خواہینفاد و نقوش
 بمراودن نشست ہر چند ہر گونہ ہدیہ مختصرست نیست بر طبع ناکرت بہ
 ممکنہ تہنہ حقیر لیکن دم پیش نظر آمدن غالب کہ مذکر یادور
 افتادگان شود زیادہ خرد دعای حسن خاتمہ برای خود چہ آرزو کند
 بخیرت مولوی لطف اللہ صاحب سلام و اشتیاق و اصل یاد و
 بخیرت نواب امیر علیخان بجاور مرحوم مرحوم
 عالی مناقب ندوم و معظّم ذوالمجد و اکرم زیدت الطافکم تبلیغ ہدیہ
 سلام را ذریعہ التماس مرام ساختہ لب بحرف مطلب میکشتم
 کہ چون از حضور عنایت ظہور نقد رخصت بکف آوردہ بخانہ رسیدیم
 گذشت کہ مادہ تاریخی برای شادی مہمنت مبادی نو خالان باغ
 اقبال صاحبزادگان والا شان سلم اللہ المتعال بہم رسانم و نقد
 محبت و اخلاص خود را بر یک امتحان طبع زخم وانہ ادرسلک

قطعه منسلک گردانیده پیشکش ملازمان کنم با بجهل شعری چند گفته پایی
 نغمه چون مور تحفه بسلیمان میفرستم غرض عرض نیازست و گرنه اکنون
 دل پر مرده و خاطر آفروده را سرور برگ شاعری نمانده است امید که
 بنظر قبول ملاحظه فرموده بتحریر دو حرف اصول خاطر را مطمئن خواهند نمود
 که اندیشه ضائع شدن خطوط کتبت زده موجب جان و ناخن زدن دل
 و جان میباشد هم وای بر جان سخن گریسختن ان نرسد و خطبیکه
 به بدن و شنیدن نظم و نثران بلند فکر من است مرتبه را دست مسیه
 خارج از احاطه شرح و بیان است و عنایتنامه که از گلزمین بچار فرموده
 کلمک بلاغت سلک گردیده بود و در آن حقیر را بمقتضای اخلاقی
 گریانه نظما و نثر ستوده اند شکر آن چگونه ادا توانم کرد و لرا اوقه قطعه
 چون توانم کرد حسرت شرح اوصاف ایها بادشاه ملک معنی لودعی و یلعی
 کیست اکنون در جهان همنا و در نظم و نثر گو بیار و پیش دانا آنچه دار و مدعی
 خود ظهوری را عدیل است نظیری از نظیر وزیر که گوید مراد صاف عصر و امی
 زیاده از ادب بعید بجناب مولوی محی الدین صاحب خلف
 الرشید مولوی حکیم الدین خان مرحوم کاکوروی قلمی شد

بسم الله الرحمن الرحيم والصلوة والسلام على رسول الله
 شفیق معنی پروردگار صدیق سخن گستر سلاله اکارم و نقاوه اعظم
 مولوی صاحب کثیر المناقب حصه ابد تعالیٰ کمزید المواب سلا
 بوی اخلاص بمشام پوشناسان رساند و تحتیکه گلهای اختلاص
 در سرستان جان دماند پیشکش خدمت شریف هدیه محفل منیف میکنم
 پس از آن بزارش مدعا بر صفحہ بیان رقم میرنم که ثم پیشبرس
 نخل و داد یعنی نامه محبت طراز مشکین مداد مرقومه دهم شهر جماد
 الاوله چهاردهم آن ماه روز دوشنبه بوصول بهجت شمول
 مذاق دوستی و اتحاد را حلاوت تمام بخشید و کام و زبان را بشکر
 شکر محامد اشفاق و شمه ثنا مکارم اخلاق آن بگانه افاق شیرین
 گردانید آن مقال حسب حال باین اشعار زمره ساز گردیده
 و عند لیب طبع از غایت اہتر از باین عشقل نغمہ پردازده
 تا خط و لکثافرستادی + تازه جانی با فرستادی + جان لیب
 بوده ایم از غم درود + در دماراد وافرستادی + با سیر شکسته بال قفس
 کل بانغ در فافرستادی + سید بوطیب اخلافت + نامه مشکافرستادی

جان دل را سز و بختید و چشم اتو تیا فرستادی و ساز و برگ طرب ز غمخواری
 بزم بنیو فرستادی و داد ما را نجات از آلام و نسخه از شفا فرستادی
 من و نظاره خط و حالش و شاید دل را با فرستاد و شعر و نظمش عجب صفا داد
 گهر لب به با فرستادی و نقد گنجینه معانی نقره و تقصیر از سخاو فرستادی
 چون خط سبز و خطان بلج و رقم جان فرستاد و بن تلخ کام از ناله کلاک
 شکرین نعمها فرستادی و نسخه غمبهرین زخامه پیش و بانسیم صبا فرستادی
 خبر جاری است رشته قلمت و کز برای خدا فرستادی و مریم لطف از راه حسا
 حسرت خسته را فرستاد و چند بار از سر تا سر آن نامه دلکش گذشتم بلکه گرد
 سراپای آن محبوب موش گشتم هر جا که میدیدم دام نگاهبی بود گشته
 و بهر مقامیکه نظرمی افکندم صید معنی تازه بود دام آورده نظم و نثر و
 قطعین تاریخ فارسی وارد و باقصی مراتب فصاحت و بلاغت واقع
 شرح محاسن آن خارج از نطق بیان و بیان محسنات آن بیرون
 از احاطه قلم و زبان و آنچه از حسرت عدم اطلاع خود نشان در مہنگام
 طبع دیوان بلاغت عنوان یاس علیه الرحمة و الغفران سپردت سلم
 عطوفت تو فرموده اند صورتش اینست که اگر چه ترتیب دیوان از بد

بیشتر بعضی مبلغ این محمدان و انطباع آن ہم از نقد کیسہ این کاٹیس
 سخنوران بظہور آمدہ لیکن بعض عزیزانم آن نسخہ را از فقیر گرفتہ واسطہ
 این امر خطیر شدند و از غفلت آن عزیز کہ این کار را حوالہ بر غیرے کہ
 مازین فن نا آشنا بود کردند فتور و قصور بسیار در ارتسام آن کلام
 بلاغت نظام ہم از خامی خطا و ہم از کثرت غلط و ہم از شرکت اشخاص
 در طبع گمانیدن نسخہ ما سے اذن بندہ روداد و چون نسخہ مطبوعہ
 نزد بندہ رسید خلاف نمونہ چاپ سابق دیدہ تاسف خوردم و
 اتی حال در فکر صحت انعلاط آن افتادہ حتی الوسع مہیجنامہ مرتب
 ساختہ خاتمہ در ذکر حال مصنف مرحوم و مغفور منضم کردم و آن
 شخص منظر فائدہ خودش قبل از انضمام خاتمہ و مہیجنامہ بلحاظ صحت
 فروش نسجہاے خود را شائع ساخت و بندہ را تا آن زمان اطلاع
 ہم نہاد کہ این کتاب در کہ ام مطبع منطبع میشود و گرنہ عبد الرحمن
 خان صاحب دوست و شفیق بندہ بودند بر ایشان تا کہید اکید
 در فرید اعتنا بکلہ آراے آن شاہد زیبا میکردم و چون خبر تمام
 طبع بکہ رسیدن نسخہ آن دیگر جا با بگو شدم خورد و در فرستادن خاتمہ

و فریل الا علاط عجلت کردم و بدوستان خود تکلیف نوشتن بیاجربا
 یا تاریخ طبع هم دادن توانستم این بود سرگذشت انطباع دیوان و
 بعد از آن که پانصد نسخه بصرف دو صد و پنجاه روپیه نزد راقم رسید
 تقسیم آنها در اجاب و اصحاب کردم لیکن از کسی داد سخن نیافتم الا
 انجناب که غایت قدر دانی را کار فرمودند و بنده را بجوابه زر و تحسین
 آن دیوان زرگین مال مال مسرت و انبساط نمودند و منشی امیر علیخان پهلوی
 که ایشان هم مکتوبی در توصیفش رقم فرموده بودند لیکن قطعه تاریخ
 مختص بآن قدر شناس هست اکنون مکتوب بلاغت اسلوب را هم
 نسخه مکتوبه و سلجوقه که برای خود نگاها داشته ام خواهم کرد و نیز اجاب
 بنده نظرها برداشته زین نسخه خود را خواهند ساخت و از بسکه بدین
 عنایتنامه نشاط خاطر اند و ختم در جواب آن ایقدر اطناب بکار
 بردم که صداع انگیزه ملازمان شدیم سوالی میکنم که دیوان مذکور
 سر تا سر از ملاحظه باز غه گذشت یا تعریف آن حسب ستور زمان هر سوا
 شاعران بکار آمد و نیز خاتمه از نظر انور گذشتت یا نه امیدوارم که حج
 در اوقات قدسی بساعات رو داداشته آن مجموعه را از اول تا آخر

منظوم و منشور و قطعات تاریخ تمام مطالعه فرمایند که حاصل و نتیج
 فکرشاعر همین است که بسنج شناسی رسد هر دو ابرجان سخن گریسندان
 و از حالات ملالت سہات خود اگر نویسم کم از آن نخواهد بود که نوشته
 عذر توفیق در تحریر نیاز نامه موقوف بر تفصیل حال پر استلال است
 مجمل تنہائی و کثرت اشغال و ضعف و اضمحلال و هجوم غموم و از دو عالم نام
 و استقام و فقدان انصار و احوان همه مہیاست و از افکار خاطر
 افکار خود بگذشت گرامی چه فرستم بر دو قطعه تاریخ کہ عند التقریب
 درین قرب زمان گفته ام کنفا میکنم و از بسکہ شغف بوصول این نامہ بود
 جناب دارم اختیار رجستری کنانیدہ میفرستم انجناب را تکلیف
 رجستری ضرورت فقط کث زدہ یا بزرگ روانہ فرمایند و السلام
 مع الاعظام و الاکرام جناب مولوی مفتی سعد اللہ علیہ
 الرحمہ تحریر یافتہ

<p>علامہ عصر را بقا میخوانم</p>	<p>چون حضرت حیاتش بدعا میخوانم</p>
<p>حقا کہ بقای علم و فضل است با و</p>	<p>بقای علوم از خدا میخوانم</p>
<p>کل پرورده آب تسنیم و نسیم</p>	<p>جنت کہ عبارت از سلام و تحیت است زریب دستار آن علامہ و زنگار</p>

بقای علم و فضل است با و

باد که دور افتادگان و در ماندگان را بدست یاری لطف عمیم و خلق
 عظیم بر بساط قرب و حضور جاداد و ابواب بر و احسان بر روی
 ناکان بیرو سامان کشاد یعنی همچو منی را بفرستادن مکتوب بلاغت
 اسلوب که نصف الملقاه است نواخت و نوشتن نامه مشکین خاتم
 خوشوقت و لشاد ساخت دوازدهم محرم الحرام آن نامه
 گرامی باین خاک نشین کوی گمنامی رسید زهی صحیفه شریفه که با و
 ایجاز چون مرگان دراز و لبران طناز مصدر اشارات خفیه لطیفه و مانند
 نوش لعل خوبان و لثوا از باصفت که گوئی شفای امراض قلوب منکسر
 ضعیفه و شورش نتوان گفت که سلکیست ز گوهر و بر سطری از ان
 در نظرم عقد لال است و شکایتی که در بان نفرستان رسید نسخه نیز ان
 الافکار و پاسخ نامه مکرم آثار حواله خامه راست نگار شد موجب
 شکریت که قلم زبان و زبان قلم از اداس آن عاجز است از آن
 شکایت چگونه توانم کرد لیکن حقیقت حال این است که خیف بکلبه
 اسنان تن تنها باشغال شسته و کارهای مختلفه که بی ضد و گیری
 است مبتلا چون آنرا میگیرد این از دست میرود و معذرا در امراض متناه

کرفسار و با هموم و آلام هر وقت سر و کار کار یک پیش می آید اگر رفیق
 رفیق شد سر انجام می یابد بشتاب کمتر و بد بیشتر و گرنه حواله بر امروز
 و فردا شده بساست که موقوف میماند یا متروک میشود و بعد رسیدن میرزا
 الا جکار خواسته بودم که رساله اخلاوة المسلمیه را نقل کنانیده بخط
 عالی فرستم که بسبب فقدان اخوان و انصار بنحیر التواماند اگر چه نقل
 آن بالفعل موجود اما مقابله و تصحیح بسبب ضیق وقت و نایابی مقابل
 مستقد و لعل بعد سجدت بعد ذلک امر انامته نامی اسمی جناب استاد
 مولوی ابوالحسن صاحب بجناب ممدوح فرستاده شد شاید جواب
 آن بواسطه بطور خود روانه فرمایند و السلام خیر اختم ام
بجناب مولوی محمد نعیم صاحب فاضل کهنوی قلمی
 بجناب فضیلت ایاب سلاله اگر مرقاوه اعظم جامع معقول و منقول
 حاوی مسند و اصول مجمع محاسن اخلاق منبع محاسن اشفاق لازات
 شمس علومه طالعه و انوار فضائله لامعه بعد اهدا که بدیه سلام تمسنا
 پیام و گزارش شوق لقای مسرت آواز سبوت انجام لب بعضی مدعا
 میکشایم که نیتقه نیتقه و حیفه تو دو و نیتقه بار ساله تنقید الکلام الغیب

تغایر خط و نویسی
 صاحب بجناب مولوی ابوالحسن صاحب
 مولانا عبدالمعین صاحب
 که در جواب ابی
 کنین استاد و مولانا
 سید عبدالرحمن صاحب
 لاله الاموال مولانا
 صاحب بجناب مولانا
 بجناب مولانا
 بر خفا و سحر در دور
 علی الاطلاق مولانا
 سلام و در انتقال
 سعادت جناب مولانا
 و علی اله الف
 و علی اله الف
 و اصحاب خصوص
 قبول و سینه نام
 نیتقه و سینه نام
 نیتقه و سینه نام
 نیتقه و سینه نام

و لطف فکر که دارای آن
 و اصله و حسن آن
 نقیذ و نون زین
 بنظر فلان
 و طبع را بر این
 کسب ساله
 سینه نام
 فاطمه
 نیتقه و سینه نام
 نیتقه و سینه نام

الی غوث الانام رضی اللہ عنہ وارضاه بتاریخ بیت دوم شوال در
 غیبت این ستهام در عظیم آباد بقصر خانه اشعه ورود انداخته کلب
 احزانم را نور الگین ساخته بود و فقیر در این هنگام کانپور بر آستان
 فیض نشان استاذنا مولانا شاه محمد سلامت اللہ قدس سره قنیم
 داشتیم بواسطت کتب کارکنان اینجا مجرد عنایت نامه والابه و
 آن عروس زیبا یعنی نسخه مطبوعه مرقومه بالاد در المقام تا این اضعف
 الانام رسید و مطالعه آن موجب مسرتهای فراوان گردید خواهستم
 که از همانجا لب بجواب آن نامه کثایم و شکر شکر بشکرانه آن عطیه
 نشانده ارسال خدمت نمایم لیکن در سفر که اطمینان خاطر دست نمیداد
 و شقت اوقات هم بود و ملاقات اجباب نیز مانع دیگر اشتغال میشد اتفاق
 ادای این واجب نیفتاد و دل چنان خواست که بوطن رسیده آن
 رساله را از اول تا آخر دیده مستفید گردیده شکر گزار این موهبت
 و محرز این سعادت گرد و با بجز دو از دهم ذیقعه از کانپور بسوار
 ریل روانه وطن شدم و فردا آن بعد نصف النهار بجانه رسیدم بعد
 ازان بسیر آن تازه گلستان و نظایر از بار و ریاضین آنستان

تمام این کتاب در این
 نسخه است
 بیان مافی نفس الایض
 الی غوث الانام
 فیض نشان
 احزانم
 کتب کارکنان
 مرقومه
 مطالعه آن
 موجب مسرتهای
 فراوان
 شکر شکر بشکرانه
 نشانده ارسال
 خدمت نمایم
 لیکن در سفر
 اطمینان خاطر
 دست نمیداد
 و شقت اوقات
 هم بود
 ملاقات اجباب
 نیز مانع
 دیگر اشتغال
 میشد
 اتفاق ادای
 این واجب
 نیفتاد
 و دل چنان
 خواست
 که بوطن
 رسیده آن
 رساله را
 از اول تا
 آخر دیده
 مستفید
 گردیده
 شکر گزار
 این موهبت
 و محرز این
 سعادت
 گرد و با
 بجز دو از
 دهم ذیقعه
 از کانپور
 بسوار ریل
 روانه وطن
 شدم و فردا
 آن بعد نصف
 النهار
 بجانه رسیدم
 بعد ازان
 بسیر آن
 تازه گلستان
 و نظایر از
 بار و ریاضین
 آنستان

تمام این کتاب در این نسخه است
 بیان مافی نفس الایض الی غوث الانام
 فیض نشان احزانم کتب کارکنان مرقومه
 مطالعه آن موجب مسرتهای فراوان شکر شکر بشکرانه
 نشانده ارسال خدمت نمایم لیکن در سفر اطمینان خاطر دست نمیداد
 و شقت اوقات هم بود ملاقات اجباب نیز مانع دیگر اشتغال میشد اتفاق
 ادای این واجب نیفتاد و دل چنان خواست که بوطن رسیده آن رساله را از اول تا آخر دیده
 مستفید گردیده شکر گزار این موهبت و محرز این سعادت گرد و با بجز دو از دهم ذیقعه از کانپور بسوار
 ریل روانه وطن شدم و فردا آن بعد نصف النهار بجانه رسیدم بعد ازان بسیر آن تازه گلستان
 و نظایر از بار و ریاضین آنستان

چشم آب دادم چند آنکه دیدم گلمای تحقیق بد اسن نظر چیدم و خاری
بیای فکر تخلصید و دیده دقیق بین عقل گل سزده دران روضه همیشه بهار
ندید تر بانم در و منش لال است کتاب لواتامله ضرورت
لعادت مقلتا بلا رباب : خلاصه مرام آنکه در ان مقام که کجا
غوث الانام رضی الله عنه و ارضاه و جانب گیر امام بهام نفعنا الله
بعلمه و تقواه باشند مجال کلام ما معتقدان هر دو معتقد ایان واجب
الاحرام را بس تنگ بود و انجناب بفضل الملك الوهاب محلی از محلی
جواب فرو نگذاشتند و دقیقه از مراعات ادب نبود که مرعی نداشتند
جز انکه الله عن اخر اجبندار و ابقا کم مرجع و ملاذ اللعلماء و الفضلاء
در حضرت مولانا و بالفضل اولانا و الد ماجد انجناب مولوی عبد الحکیم صاحب
مدالذله تسلیات بجامی آرم و امیدوارم که از جواب این نیاز نامه
سور و اختیار شوم و عرض خود را بنظر و فوق وصول بزرگ روانه میکنم
بمولوی محمد شاه مغفور مستور شده
از خیر محمد سعید عنی عنی بسامی خدمت حاوی منافع و مناقب جناب مولوی
محمد شاه صاحب لازالت شمس افادته طالعه و انوار هدایتیه لامعه

اینست که در این مقام که کجا
غوث الانام رضی الله عنه و ارضاه و جانب گیر امام بهام نفعنا الله
بعلمه و تقواه باشند مجال کلام ما معتقدان هر دو معتقد ایان واجب
الاحرام را بس تنگ بود و انجناب بفضل الملك الوهاب محلی از محلی
جواب فرو نگذاشتند و دقیقه از مراعات ادب نبود که مرعی نداشتند
جز انکه الله عن اخر اجبندار و ابقا کم مرجع و ملاذ اللعلماء و الفضلاء
در حضرت مولانا و بالفضل اولانا و الد ماجد انجناب مولوی عبد الحکیم صاحب
مدالذله تسلیات بجامی آرم و امیدوارم که از جواب این نیاز نامه
سور و اختیار شوم و عرض خود را بنظر و فوق وصول بزرگ روانه میکنم
بمولوی محمد شاه مغفور مستور شده
از خیر محمد سعید عنی عنی بسامی خدمت حاوی منافع و مناقب جناب مولوی
محمد شاه صاحب لازالت شمس افادته طالعه و انوار هدایتیه لامعه

باز اینست که در این مقام که کجا
غوث الانام رضی الله عنه و ارضاه و جانب گیر امام بهام نفعنا الله
بعلمه و تقواه باشند مجال کلام ما معتقدان هر دو معتقد ایان واجب
الاحرام را بس تنگ بود و انجناب بفضل الملك الوهاب محلی از محلی
جواب فرو نگذاشتند و دقیقه از مراعات ادب نبود که مرعی نداشتند
جز انکه الله عن اخر اجبندار و ابقا کم مرجع و ملاذ اللعلماء و الفضلاء
در حضرت مولانا و بالفضل اولانا و الد ماجد انجناب مولوی عبد الحکیم صاحب
مدالذله تسلیات بجامی آرم و امیدوارم که از جواب این نیاز نامه
سور و اختیار شوم و عرض خود را بنظر و فوق وصول بزرگ روانه میکنم
بمولوی محمد شاه مغفور مستور شده
از خیر محمد سعید عنی عنی بسامی خدمت حاوی منافع و مناقب جناب مولوی
محمد شاه صاحب لازالت شمس افادته طالعه و انوار هدایتیه لامعه

شخصه سلام و نیت قرین قبول باد بوصول سبوت شمول رساله اجوبه عجیبه
 مشتمله بکات و نحو امض غریبه از افادات آن لودعی زمان و سلیحه
 دوران که بدست کرامت همدست حق آگاه شاه ولی الله صاحب این
 نامگان بچند ان اهدا فرموده بودند سوره و مساببات و ممنون عنایات شکر
 ره بی تقریر و پذیر و نسخه تحریری نظیر شککان را سبب حصول ایقان
 و موقنمان را موجب زیادت ایمان و شکران را مفید تصدیق با حسن
 ادیان الله در کم شکر الله در کم جزا کم الله عنایه او السلام ختام الکلام

بمیر محبوب شمشیر مر حوم مر قوم شده

سرآمد سخنوران زمان شفیق حال دوستان سلامه تعالی مصرع
 موزون سلام سنون را مصرع ثانی از شوق روز افزون بهم رسانیده
 ملتس خدمت میثوم که دو جز و دیوان بلاغت ترجمان باقطعه مکتوب محبت
 اسلوب بدست غزلی سید قاسم شمشیر صاحب اولازنگ وصول بخت
 حنا طرفا تر را خرم و شاداب گردانیده و دیده عمده را از نظاره آن
 تازه نهالان چمنستان معنی طراوت و نصارت بی حساب بخشیده بود
 ثانیاً دیر و زرقیمه تو و ضمیر بتاکید مضمون نامه اولین رسیده نشه

سرخوشی بدل و دماغ رسانیده و صف کلام فصاحت الیام سامی
 که مالامال نازک خیالیهاست چویم که میتی سیرت تحسینا
 سوجب شکست قدر آن گوهر شامهوار نگردد در بیان تقریظ که امریست
 صدور یافته حال اینست که فقیر را سلیقه در نظریه نیست و تقاضا
 نوشتن شربا مخصوص بر وضع نثران و نثریان که است گم
 و درین زمان که بعوارض گوناگون محمود و اس و اس و اس و اس
 قوی نقد وقت است علاوه بر آن از ضعف بحد و مسامتت قوت است
 اتفاق گرفتن قلم با گشتان خودم کمتر میشود و از نوشتن قلم در بعض
 هستم و جائیکه تقریظ یک الشعرا می آید از این عهد لب هزار و استان
 و طوطی بند و استان نالک شیرین از آن نثران و نثران و نثران
 باشد مرا چه یار که در برابر آن همه برابر با فکر تاریخ و تاریخ و تاریخ
 داده اند اگر ندانند خواست خواهم کرد و گمانه هم بسید و در ملک قطعه
 منسلک گردانیده خواهد گم از این است و در این است و نثران
 شریف باریس میر و وقت است و در وقت است و در وقت است
 بجز است مولوی محمد شاه و در وقت است و در وقت است

باب جامع معقول و منقول کاشف اسرار فروع اصول عالم طبیعی کامل نوز
مجمع مکارم اخلاق منبع محاسن اشتقاق لازالت شمس علوم طالع
وانوار معارفه مشاطعه خاک بر مقدار محمد سعید غفر ذنوبه و ستر عبوبه سلام و تحیت
فهر اوان و عجز و نیاز بی پایان بقدم رسالتی بعضی مطلب می پردازد که
بعد از رسیدن نسخه غایبه الشوری فی حج الحج المبرور که سعی مشکور حضور پر نور
ست تانی و توقف در ارسال عینیه شکر به غایت قصور بود که ازین
سر ایاکسل و فتور سر ز و با اینهمه روز سطر ی چند نه چنانکه دل منجو است
بعجلت تمام نوشته طوالت جناب حکیم خاقت حسین صاحب کرده بود و غایب
شرف ملاحظه در یافته است و صف تصنیف شریف و مدح تالیف لطیف
جناب بنیف نه در خور این عبد نحیف است لا یدرک الواصف الطریقی
خصائصه و ان سکن سابقا فی کل ما وصفه یک نعت
دیوان جناب غفران لباس مولوی انور علی یاس که این فقیر نسبت
مصائبت بجناب مغفور بود و از حشر حقیر تقابل طبع در آمده بر چند
بجهت عدم اهتمام و اسطه موافق طبع بنده نه بر آمده از دست اراده
داشتیم که بجا بجناب ارسال کنم اکنون که مصحوب عزیز میر محمد حسین صاحب

میرود امید که شرف قبول در یابد و السلام خیر انعام بحجاب مولوی
 مفتی سعد الله علیه الرحمه نگاشته شد بسم الله عابد و مصلی
 و سلماً علی رسولہ الکریم جناب مستغنی عن القاب علامه اوجدی بخلق
 بخلق احمدی حاوی فنود و اصول کاشف دقائق معقول و منقول
 مخدوم و مطالع نیازمندان هر چه گویم و نویسم بالاتر از آن لازالت
 شمس علومه طالعه و انوار معارفه ساطعه التسلیمات فراوان و نیازمند بها
 فی پایان تقدیم رسانیده بعضی مدعای پر داز و که بدیه سنی یعنی جوهر
 از کان طبع نقاد آن بحر علوم و معارف و رسائل چکانه یکیده حنا
 آن ابرسطیر عوارف و دارف در ماه مبارک رمضان شهر نور دل قرآن
 چون نخبه آفتاب اشعه و رود بر کلبه تاریک این مخترا نذاخته روزن دیده
 وساحت سینہ راروشن و منور ساخته شکر این عنایت بکدام زبان بیان
 ادا نماید و وصف ستانت تحریر و لطافت تقریر آن تحریر عدیم النظر
 بیچند ان چسان بر رو کار آید الله تعالی با برکات را همیشه مفید و
 مغیض خلایق و زبان و قلم آن منبع فیوض اتم را ترجمان و در نشان
 حقائق و اراد بالنبی و آله الامجاد نسخه که بنام نامی مولوی گلزار علی صاحب

تمام شده بود سبب توقف بجناب شان ارسال نمود غالباً نامہ متضمن
 سوال آن در حضور نوشته باشند استاوی مولوی ابوالحسن صاحب
 فراد و جب رحلت کردند اما این را چون اندر تعارضت
 بیت جا و ما و قطع تاریخ نگفته ام اینست که در میان مولوی
 بحسن آید به رخت بر بست که در رو به پشت از غت سوال نجات دست
 شد و از امگا او به پشت و از حال خود چه بویسم سنین عمر مشیت و
 دور سید و امراض و اسقام از چار سو محیط گردیده به پیش تو مطلق گردانید
 نفعی با لی که دل بیاد المعنی دارم و در طاقت و توانی که قدم در راه
 گذارم با اینهمه گناهکاری و تباہکاری لطیف نیست که ملازمان از راه
 طافت یا از رو عنایت بالانام این پناه و نجات رتقم فرموده اند بهر
 امید و اردو محسن خاتمہ ہستم یا در ادب ہمہ بسا خبر ادگان بلند
 اقبال و مقربان نوار فضل و کمال سلام سنون میرسانم +++
 بخیر است خواجہ عزیز الدین صاحب کشمیری لکھنوی
 متخلص بغیر ز قلمی شده خواجہ صاحب یکہ باز مضامین خنوری شہسوار
 عرصہ معنی گستری صیاد و حشی غزالان مضامین بکیند فکر ساخلی بند

شاهدان خیالات رنگین از آبی الفاظ باصفا غزیر مصر خلت و ولایتی
 عن المدح و الثناء است عنایتهم تحفه سلام نیاز انضمام پیشک خدمت
 شریف کرده با تسماس مراد می پردازم که قشون می قیصر نام زاده طبع و قان
 این یگانگی و در آن بواسطت عاقبت احمد امیر صاحب باین نامند کوه سهند
 و حرف خوان نوع نژاد انی رسید و درین الطاف بی پایان گزاشید
 نیاز تو بیت و توصیف این قیصر نام و قاضیست هر چند خواست که در
 وادی که شاعران خود را بهر لیکین بجای این تنگ یافتند و پامی فکر خود تنگ
 ناپا بجای خود نماندند و نیز در سبب بیان بشان خود گفته در راستی
 سینه شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 با بدای و آید و آوردند و در آن غلبه و در آن که از آن غنا خیر و
 درین شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 چند شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 اردو گویند و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 اینها را فکر آقا و درین شاعران و شاعران و شاعران و شاعران و شاعران
 مطلع حافظ شیرازی طرح کرده اند و در این شاعران و شاعران و شاعران

لیکن منویر تاریخ مشاعره تعیین نیافته و غالباً اجاب انجناب از پیشتر
 این مشاعره نوشته باشند و السلام علیکم وعلی من لدیکم انجناب
 مولوی محمد نعیم صاحب لکهنوی رقم شده جناب مولوی
 ذوالمنفاخر و المناقب متمم مکارم اخلاق و کمال محاسن اشفاق
 سلامه اکرام نقاوه اعظم حاوی حقائق فروع و اصول کاشف حقائق
 مستقول و مستقول یاد فرماست مخلصان قدر افزایس همچو پانان اقصان
 خصمه العالی بنرید نعمه بدیه سلام بفرماست تجتبه م فیما سلام مشکتر
 خدمت شریف کرده عرض مدعا بواسطه سفیر قلم میکنم که رقمه مسرت
 انبار و مفاهمه دل از غم پرداز مورخه غره شهر جمادی الاوسله بتاریخ سوم
 ماه مرقوم روز شنبه اشعه تزلزل بکاشانه ام افکنده ساعت سینه
 پر نور و دل خربین راسرور گردانید شکایتیکه در بان رسیدن جواب
 غنایت نامه سابق حواله خامه گشته بجاست و ناشی از صدق محبت و کمال
 و لا لیکن حال خود چه نویسم ترسم که گر حکایت غمهای خود کنم
 سنگین شوی ازین غم و اینهم عم و گریه با جمله بعد و در نواز شناسنامه لاحق
 خواستم که بے توقف از عمده امثال امر شریف که تحریر مجله از احوال

خود بستان نهیت علم و فضل برگردن خویش است بر آیم اما جویم علائق
 و عوائق سدر راه استعجال شده نوبت بتاخیر رسانید هر چند بظاہر است
 که نفع این امر راجع بذات خود است چه بلا ترازین چه رتبه در حق این
 بیچندان متصور خواهد بود که در سلک علما منسلک باشم و رفع ذکر این از
 نشین کوی گننامی در حال و استقبال بدار و امصار گردد و لیکن مقتضای
 مثل مشهور ایاز قدر خود شناس سرانفعال بگیر میان خجالت فرورده بودم
 اکنون بحکم المامور مجبور حال خود بترتیب جدول سردار داده ملازمان
 می نگارم ملازمان را در ثبت آن بهر یک از خانه های جدول اختیار
 است این ضمیر را بکشیدن خطوط جدول چه کار

محمد سعید بن حاجی مثنوی و اعظم علی بن شیخ عمر دراز بن مولوی فقیر الله
 غفر الله له و لهیم نسبت این فقیر بواسطه اب بجز طیار رضی الله عنہ
 میرسد بواسطه ام عبد الله ابن عباس رضی الله عنہما تاریخ ولادت
 ازین قطعه ظاهر میشود است و بنفتم از سه ذیقعه بود که عدم
 اندر وجود آمد فقیر در روز شنبه بود روز مولد هم در سال میلاد صمد بدان
 صافی ضمیر کتب صرف از والد ماجد خود که شاگرد مولوی شعیب الحق

مرحوم مشهور مولوی فریوندا استفادہ کرده بعد از ان بخدمت مولوی
 منظر علی مرحوم کہ سلسلہ تلمذ شان بمولوی برکت آلہ ابادی حاج میر
 سہا کافیہ ابن حاجب خواندہ بعد از ان شرح ملا جامی و بعض کتب دیگر از
 مولوی ابوالحسن صاحب سند مدخلہ و شرح تہذیب و قطب میر و مید
 از مولوی اشرف حسین صاحب تلمذ مولوی مسافر مغفور پس بجزیرہ
 سالکی بقصد تحصیل علوم از وطن برآمدہ بکانپور در حضرت بابرکت مولانا
 شاہ محمد سلامت اللہ قدس سرہ حاضر مانده از میرزا بدرسالہ
 فاتحہ سرائع خواندہ و درین اثنا بلکہ نورثتہ از جناب مولوی مفتی ظہور اللہ
 رحمہ اللہ پیش بق در صدر تیمنا و تبرکات خواندہ بعد سرائع کہ در ۲۵
 رودادہ بوطن مراجعت نمودہ مشغول بتدریس گشتہ در ۲۶ سفر خراسان
 شریفین با او ہما اللہ شرفاً و تعظیماً اتفاق افتادہ و از حج و زیارت رسول
 مقبول صلے اللہ علیہ وسلم شرف شدہ بندی از کتب حدیث قرآنہ و
 سماعاً خواندہ سند و اجازت علم حدیث از سید محمد عطاء شہ
 سید محمد نسیمی مغربی و شیخ عبدالغنی و میاطلی و مولوی محمد یعقوب
 نواسہ شاہ عبدالغفری و بلوٹی جمہم اللہ تعالیٰ حاصل نمودہ و بیعت